

حمایت از معترضین ایران بدون دخالت!



جنبش آزادیخواهی ایران فضا را برای دفاع توأمان از دموکراسی و صلح فراهم کرده است. شان پن، نورمن سالومون و ریس ارلیچ در هتل لاله تهران. برگرفته از سایت روشنگری

بقیه در صفحه ۳

بیانیه مشترک

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید) ۲۵ ژوئیه روز همبستگی جهانی با مبارزات مردم ایران

بقیه در صفحه ۱۵

جان باختن در تقاطع آزادی

و خفتن میان کرخه و کارون

این نامه از زبان یعقوب پروایه بعد از مرگ او نوشته است ... نویسنده: یوسف عزیز بنی طرف

بقیه در صفحه ۱۶

خبرها در صفحات

۱۵، ۱۴، ۴، ۳

بیانیه هیئت اجرایی سازمان
در باره دستگیری وسیع فعالین زن
کودتاچیان، فعالین جنبش زنان را نیز، نشانه رفته اند.



بقیه در صفحه ۲

بیانیه هیئت اجرایی سازمان

جنبش مادران سرخ

بقیه در صفحه ۲

* دیدگاه *

ماهیت طبقاتی رژیم

تراب ثالث - ترجمه: رامین جوان

بقیه در صفحه ۴

* دیدگاه *

یکبار شکست، دوبار شکست؛ ولی بار سوم هرگز!

از: آروین م راستین؛ دکتر جامعه‌شناس

بقیه در صفحه ۸

بیانیه کانون نویسندگان ایران

گردهمایی بر مزار شاملو

بقیه در صفحه ۱۵

در باره دستگیری وسیع فعالین زن

کودتاچیان، فعالین جنبش زنان را نیز، نشانه رفته اند.

تظاهرات میلیونی مردم علیه دولت کودتا و برای دفاع از حق تعیین سرنوشت خود، که از ۲۳ خرداد ۸۸ آغاز شده است، ارکان نظام اسلامی را لرزاندند. حضور گسترده و شجاعانه ی زنان در این جنبش اعتراضی، مشت های گره کرده دختران جوان، نبرد دوشادوش شان در کنار برادران و همسرانشان، مقابله ی دلاورانه شان در برابر تعرض نیروهای سرکوب، تجمعات مادران داغدار در مراکز گوناگون، اعتراضات مادران و همسران دستگیرشده گان، ظرفیت عظیم جنبش زنان کشور را نشان می دهد. جنبشی که با خون ندا آقا سلطان، فاطمه رجب پور و دخترش و ترانه موسوی، پرننگ تر نیز شده و انعکاس این مبارزات از طریق ویونوها و عکس های مخابره شده، تحسین جهانیان را برانگیخته است. اما این حضور پرننگ و درخشان، خشم "سربازان گمنام امام زمان" و پاسداران سپاه سرمایه را برانگیخته است. این حافظان استبداد دینی و تبااهی و غارت سرمایه، در چند هفته ی اخیر برای کاهش حضور تحسین برانگیز و برای در هم شکستن جنبشی که سه دهه ی تمام علیه استبداد دینی و مردسالار جنگیده است، به شکار فعالین جنبش زنان پرداخته است. آن ها در روز روشن، شادی صدر، فعال جنبش زنان، مدافع برابر حقوقی مردان و زنان و وکیل مدافع سرشناس کشور را در خیابان، به زنده ترین شکل ربودند، سپس به خانه اش ریختند و اسناد و مدارک و کامپیوترش را با خود بردند. پیش از این نیز سارا محبوبی، مرجان فیاضی، سوگند علیخواه، زهرا توحیدی، مریم ذوالفقار، الهه ایمانیان، سارا صباغیان، فرناز کمالی، زینب پیغمبرزاده، مینو کیامان، مریم عامری و محمد مصطفایی را دستگیر کرده بودند که تنها شش نفر اخیر، تاکنون آزادی خود را بازیافته اند. علاوه بر این ها، فعالانی هم چون ژیلای بنی یعقوب و همسرش بهمن احمدی امویی، کاوه مظفری، شیوا نظارهاری و روزنامه نگاران فعالی چون مهسا امربادی و هنگامه شهیدی نیز در سیاهچال های وزارت اطلاعات بسر می برند.

دستگیری گسترده فعالین جنبش زنان و شکار زنان و دختران جوان در خیابان ها، در شرایطی که جنبش اعتراضی مردمی، نه تنها عقب ننشسته، بلکه هر روز با گام های استوارتری به پیش می رود، نشاندهنده ی هراس پاسداران استبداد، غارتگران سرمایه های مردم، مداحان و مبلغان نابرابری زنان با مردان و حافظان سیستم مردسالارانه، از گسترش ندای آزادی و برابری خواهانه ی جنبش زنان کشور است. ندای آزادی خواهانه ای که سه دهه ی تمام، هم چون آتشفشانی فعال، زیر پای حاکمان مستبد را داغ کرده و برای مهار آن، ده ها نهاد و ارگان و سپاه امر به معروف و نهی از منکر و گشت های ارشاد و خواهران زینت و غیره سازماندهی کرده اند. اما در برابر عظمت این جنبش، هر باز سرافکننده تر و زیون تر به عقب نشسته اند. حال با شرایط کودتایی که ایجاد کرده اند و با حاکم کردن وضعیت فوق العاده، در صدد هستند انتقام خود از جنبش زنان را بگیرند.

کینه و نفرت حاکمان دین، حافظان سرمایه و پاسداران تاجر و واپسگرایی، از جنبش زنان، از آن رو نیز هست که این جنبش، همواره متحد پروپاقرص تمامی جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه ی کشور بوده است. حضور پرننگ زنان در حرکت های اعتراضی کارگری برای احقاق حقوق خود؛ در مبارزات دانشجویی؛ در عصیان بر حق جوانان؛ در مبارزات خلقی های تحت ستم برای کسب حق تعیین سرنوشت، خواب آرام از چشم حاکمان ستمگر و ظالم بوده است. زنان و مادرانی که نه تنها همدوش خواهران، همسران و فرزندان خود می جنگند، بلکه وقتی عزیزی در خون خود در می غلطد و یا به اسارت در می آید، پرچم زرم او را بر دوش می کشند و فریاد آزادی و برابری طلبی خود و او را به گوش همگان می رسانند.

در شرایطی که حالت فوق العاده بر کشور حاکم است و سرکوب گران ددمنش، حق تیر هم گرفته اند، نباید گذاشت شکار فعالین جنبش زنان در سکوت برگزار شود. جان فعالین در بند و اسیر که در چنگال انتقام جویان زخم خورده قرار دارند، در خطر جدی است. سرنوشت ترانه موسوی که مظلومانه سوزانده شد، و در سکوت از میان ما رفت، باید زنگ خطری جدی باشد. باید از هر طریق ممکن، از جان فعالین اسیر دفاع کرد. می توان در همبستگی با خانواده های دیگر زندانیان سیاسی، جنبش گسترده ای برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی و از جمله فعالین اسیر جنبش زنان به راه انداخت. باید که تمامی مجامع بین المللی را به کمک فراخواند و فشار گسترده بین المللی بر دولت کودتا وارد ساخت. می توان

از تمامی سازمان های مدافع حقوق زنان در تمامی کشورها، تقاضا کرد برای نجات جان فعالین جنبش زنان، از دست انتقام جویان وحشی به حرکت های مؤثر دست بزنند.

سازمان ما ضمن محکوم کردن شکار زنان و فعالین جنبش زنان، از تمامی حرکت ها و فعالیت هایی که برای دفاع از آزادی دستگیر شده گان جنبش زنان و دیگر زندانیان سیاسی صورت می گیرد فعالانه حمایت می کند.

گسترده باد مبارزه ی متحدانه زنان و مردان برای آزادی و برابری پیروز باد مبارزه زنان برای کسب برابر حقوقی با مردان و رفع ستم جنسی

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۳۱ تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۹

بیانیه هیئت اجرایی سازمان

جنبش مادران سرخ

هنگامی که مادر سهراب اعرابی بر سر خاک فرزندش ضجه زد و سپس قهرمانانه ایستاد و خطاب به قاتلین سهراب گفت از آنها نخواهد ترسید و هرگز سکوت نخواهد کرد؛ هراس از دل مادران داغدار دیگر نیز رخت برپست. اینک مادران یکی یکی به صحنه می آیند و از آنچه در این یک ماه گذشته بر آنان رفته است سخن می گویند. از گریستن در تنهایی و وحشت و خوف در از دست دادن فرزندان دیگرشان.

تعداد کشته شدگان در تظاهرات بر اثر اصابت گلوله های ماموران رژیم بسیار بیش از آن چیزی است که رژیم اعلام کرده است. وقتی ماموران بسج ولباس شخصی به انبوه جمعیت شلیک می کنند انتظاری غیر از این نمی توان داشت. اما دولت در هنگام تحویل اجساد از خانواده ها تعهد می گیرد که در مورد تاریخ و چگونگی فوت عزیزشان با کسی سخن نگویند و از درج آگهی در روزنامه و زدن حمله در محلات خود داری کنند. به این دلیل آمار واقعی تلفات مخفی می ماند و خانواده ها در تنهایی و انزوا عزاداری می کنند. فریاد شجاعانه مادر سهراب اعرابی این معادله رژیم را به هم ریخت. حالا خانواده های کشته شدگان، درد و رنج خود را علنی می کنند، به دیدار یکدیگر می روند در محلات به چهره های شناخته شده تبدیل می شوند، دیگر همه آنها را می شناسند، تنهاییشان نمی گذارند و برای بزرگداشت و یادبود عزیز از دست رفته شان شمع روشن می کنند. محله ها اینک با خانواده مبارزین در خون تپیده هويت جدیدی پیدا می کنند.

سازمان ما به این مادران دلیر و مردم فداکار و خونگرمی که در این دوران سخت و طاقت فرسا آنان را تنها نمی گذارند درود می فرستد. سازمان ما همه مادران داغدار را دعوت می کند تا با پیوستن به جنبش مادران عزادار، رژیم را بیش از پیش رسوا کنند. در این هفته شاهد بودیم که خانواده های مسعود هاشم زاده ۲۷ ساله از اهالی خشک بیجار گیلان ساکن تهران، محمد کامرانی ۱۸ ساله، میثم عبادی ۱۷ ساله، یعقوب البرویه ۲۷ ساله از روستای عرب نشین البرویه اهواز ساکن تهران در کنار خانواده های سهراب اعرابی و ندا آق سلطان ترس و وحشت ناشی از ترور رژیم را کنار زده برای مردم صحبت کردند.

رژیم جمهوری اسلامی هم اکنون بیش از همیشه در سطح جهانی رسوا شده و در انزوا قرار گرفته شده است. مبارزه قهرمانانه مردمی که با دست خالی به جنگ دستگاه تا به دندان مسلح این حکومت رفتند و در این مسیر به خاک و خون افتادند در این رسوا کردن نقشی بسیار مهم داشته است. این رژیم دیگر قادر نیست با دادن شعار های ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی مردم مترقی جهان را فریب دهد. رژیمی که به مردم کشور خود رحم نمی کند چگونه می تواند حامی و پشتیبان مردم محروم دیگر کشور ها باشد؟ شعار های طرفداری از مردم فلسطین و لبنان همه توخالی و در جهت بهره برداری های سیاسی است. در مقابل جنبش مادران عزادار سرخ- اتحاد خلق های ایران از عرب و بلوچ و آذری و فارس و گیلکی و غیره را در مبارزه علیه رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی جشن می گیرد. ما نیز با همه توان خویش پیام این مادران را در سراسر دنیا منعکس خواهیم کرد.

درد بر مادران قهرمان عزادار

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۳۱ تیر ۱۳۸۸

حمایت از معترضین ایران بدون دخالت!

جنبش آزادیخواهی ایران فضا را برای دفاع توأمان از دموکراسی و صلح فراهم کرده است. شان پن، نورمن سالومون و ریس اریلیج در هتل لاله تهران.

روشنگری، جنبش پرتوان آزادیخواهی در ایران، فضا را برای نیروهای مستقل، دموکرات، ضدجنگ و صلح طلب جهان مساعد کرده است که به جای تکیه یک طرفه بر عدم دخالت قدرت های غربی در امور کشورهای دیگر، به حمایت از دموکراسی و حقوق مردم ایران نیز بپردازند. بیانیته شون پن و دو تن دیگر از نویسندگان مستقل آمریکا در حمایت از اعتصاب غذا در مقابل سازمان ملل یکی از تازه ترین نمونه هاست. بیانیته در سایت اتحاد برای ایران، درج شده است. این اتحاد در سایت خود تاکید کرده که از حمله نظامی به ایران حمایت نمیکند.

بیانیه شان پن، راس میرکریمی و ریس اریلیک

دو تن از ما (شون پن و ریس اریلیک) طی سفرمان به ایران در سال ۲۰۰۵ با تعداد زیادی از ایرانیان معمولی مصاحبه کردیم. برخورد مردم با ما به عنوان شهروندان آمریکایی بسیار دوستانه بود ولی از سیاست آمریکا علیه کشورشان به شدت بیزار بودند. ما از نمازجمعه که ۱۰۰۰۰ نفر در آن شعار، مرگ بر آمریکا، سر میدادند دیدن کردیم. بعضی از آنها بعداً ما را برای ناهار به خانه های شان دعوت می کردند. این تناقض تا امروز که ایران با برجسته ترین خیزش خود از زمان انقلاب ۱۹۷۹ روبروست، ادامه دارد. ایرانی ها علیه یک سیستم خودکامه برخاسته اند ولی خواهان دخالت آمریکا نیستند.

بسیاری از ایرانیان بر این باورند که آنها با یک کودتا روبرو شده اند که در آن نیروهای امنیتی و اطلاعاتی انتخابات آن ها را ربوده اند. از طریق خرید آراء و دستکاری هنگام شمارش، محمود احمدی نژاد چهارسال دیگر پست ریاست جمهوری خود را تضمین کرد.

در ماه ژوئن بیش از یک میلیون ایرانی در خیابان های شهرهای بزرگ کشور راه پیمایی کردند. در تظاهرات خود جوش حامیان مرفه نامزدهای اپوزیسیون شرکت داشتند، ولی هم چنین شمار عظیمی از کارگران، کشاورزان، کسبه کوچک و افراد معتقد مذهبی هم در آن ها شرکت داشتند. آنها از نظامی که ۳۰ سال است از اسلام به عنوان ابزاری برای سرکوب اعتصابات کارگری، بی حقی زنان و سرکوب استفاده میکند به جان آمده اند.

حکومت ایران به این اعتراضات مسالمت آمیز با سببیت واکنش نشان داد و ده ها نفر از مردم را کشت. برخی از گروه های حقوق بشر شمار [کشتگان] را بالای ۱۰۰ نفر ذکر کرده اند. حکومت تایید می کند که ۲۵۰۰ نفر را در سطح کشور دستگیر کرده است و حداقل ۵۰۰ نفر را همچنان در بازداشت به سر می برند. بیشتر آنها را بدون اتهام گرفته اند یا به سادگی ناپدید شده اند.

در این حال در واشینگتن برخی از سیاستمداران تلاش کردند از بحران برای اهداف خود استفاده کنند. سناتور جان مک کین از پرزیدنت اوباما انتقاد کرد که موضع قاطع تری علیه حکومت ایران نگرفته است. ادعای مک کین و سایر محافظه کاران مبنی بر حمایت از مردم ایران، در حالیکه فقط چند ماه پیش خواهان بمباران این مردم بودند، مضحک است. این برای آنها در میان ایرانیان اعتبار ایجاد نمی کند.

پرزیدنت اوباما در رابطه با ایران در برابر گزینه های دشواری قرار گرفته است. اگر او با صدای رسا علیه احمدی نژاد سخن بگوید متهم میشود که در امور داخلی ایران مداخله می کند. اگر کم بگویی، آتوقت دست راستی های آمریکا او را متهم می کنند که برخورد نرمی با احمدی نژاد دارد.

در واقعیت امر، آمریکا توان کمی برای تاثیرگذاری بر آنچه که اکنون به یک جنبش عظیم و خودجوش برای تحول تبدیل شده است، دارد. و نباید هم [جنبش تلاش] بکند. سازمان سیا حکومت دموکراتیک دکتر مصدق را در سال ۱۹۵۳ سرنگون کرد و دیکتاتوری شاه را به قدرت بازگرداند. دولت بوش تلاش کرد حکومت ایران را از طریق تامین بودجه و مسلح کردن گروه های اقلیت قومی مخالف تهران براندازد.

دولت آمریکا نه از نظر سیاسی و نه از نظر اخلاقی نمیتواند به ایرانیان بگوید چه بکنند. ایرانیان در حد کمال این توانایی را دارند که برای خودشان تصمیم بگیرند.

از این روست که دیپلوماسی شهروندی اهمیت زیادی دارد. معترضان ایران از حمایت شهروندان عادی آمریکا استقبال می کنند. چون بانز

آهنگ ما پیروز خواهیم شد، خود را به زبان فارسی خوانده است که از طریق یوتیوب در جهان پخش شده است.

فعلان ایران بین ۲۲ تا ۲۴ جولای به اعتصاب غذا در برابر سازمان ملل در نیویورک دست میزنند تا دبیرکل سازمان ملل بان کی مون یک کمیسیون ویژه به ایران ارسال دارد. ما از شما میخواهیم در تظاهرات ۲۵ جولای که در سراسر آمریکا و اروپا برگزار میشود شرکت کنید. برای همستگی با ایرانی ها و علیه دخالت آمریکا در ایران برپا خیزید. ۲۰ژوئن ۲۰۰۹

منبع: <http://www.norcal4iran.org>

قاسم روانبخش : رفسنجانی به سرنوشت منتظری دچار می شود!

قاسم روانبخش آخوند یزدی تبار که از شاگردان مشهور مصباح یزدی محسوب می شود در گفت و گو با خبر آنلاین گفت: "نخبگان همانطور که رهبری تاکید کردند باید بدانند روزه شدن در امتحانات این مقطع، سقوط کامل است. به همین جهت من پیش بینی می کنم اگر آقای هاشمی به مسیری که در پیش گرفته اند، ادامه دهند به سرنوشت منتظری دچار می شوند. باید یادشان باشد منتظری طوری سقوط کرد که دیگر نتوانست بلند شود. هر کسی که از چشم خدا افتاد از چشم ملت هم می افتد."

روانبخش همچنین افزود: "با وجود تبلیغات وسیعی که برای جمع کردن مردم در این نماز جمعه شد، توفیقی نداشتند و اگر نمازگزاران نمی آمدند، حتی زمین چمن هم پر نمی شد. در واقع این قضایا که همگی مصادیقی از امتحان نخبگان در مقطع تاریخی اخیر است، می تواند به عنوان نمونه های روشنی از رفتار و گفتار نخبگان مورد توجه قرار گیرد." ۱ مرداد ۱۳۸۸

درگیری لفظی وزیر ارشاد، وزیر اطلاعات و وزیر کار با احمدی نژاد در جلسه هیات دولت

به گزارش یک سایت نزدیک به حزب کارگزاران، در جلسه چهارشنبه هیات دولت، اصرار احمدی نژاد بر معاونت اولی ماشایی با وجود دستور کتبی رهبرانقلاب، موجب درگیری لفظی وی با حسین صفارهرندی شد و وزیر ارشاد جلسه هیات دولت را ترک کرد.

در ادامه این جلسه محمود احمدی نژاد به انتقاد از دخالت برخی مقامات در کار انتصاب اعضای دولت پرداخته که این اظهارات با واکنش تعدادی از وزرا مواجه شده و وزیر اطلاعات و وزیر کار نیز در اعتراض از جلسه هیات وزیران خارج می شوند.

گفتنی است علاوه بر گزارش سایت مذکور، خبرنگاران حوزه دولت نیز دیروز در ساختمان ریاست جمهوری شایعاتی را در این مورد شنیدند.

ادامه اعتراضات خانواده های دستگیر شدگان در مقابل زندان اوین و دادگاه انقلاب

بنابه گزارشات فعالین حقوق بشر ودمکراسی در روز ۳۱ تیرماه خانواده های دستگیر شدگان اخیر در اعتراض به بازداشت ها و به بی اطلاعی از وضعیت عزیزانشان، در مقابل داده انقلاب و زندان اوین تجمع نمودند.

حدود ۱۰۰ نفر از خانواده های دستگیر شدگان از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ بعد از ظهر در بیرون و داخل دادگاه انقلاب به انتظار اعلام اسامی عزیزانشان برای تعیین کفالت و آزادی تجمع کردند. ساعت ۱۹:۳۵ اسامی ۲۵ نفر برای تعیین کفالت اعلام شد. برای اکثر دستگیر شده ها قرار کفالت ۱۰ میلیونی صادر شده که برای این مبلغ کفالت، خانواده ها باید ۳-۲ فیش حقوقی تهیه کنند اکثراً برای تهیه فیش حقوقی مشکل دارند و مجبور می شوند برای آزادی عزیزانشان سند منزل خود و یا بستگان خود را به عنوان وثیقه در اختیار دادگاه انقلاب بگذارند.

امروز نگرانی خانواده ها در مورد سرنوشت عزیزانشان خیلی بیشتر از روزهای قبل بود خانواده ها نگران هستند که.

۱ مرداد ۱۳۸۸

* دیدگاه *

ماهیت طبقاتی رژیم

تراب ثالث

ترجمه: رامین جوان

ماهیت واقعی رژیم کنونی در جمهوری اسلامی ایران که از انقلاب ۱۹۷۹ علیه شاه تا کنون برسر قدرت بوده است، همچنان بسیاری از نظران را سردرگم کرده است. ماهیت این سردرگمی به ویژه در این واقعیت نهفته است که این نظامی پسا-انقلابی بود. برداشت مشترک و رایج "مرحله گرایان" که از آن دچار مشکلات بسیاری در چپ ضد امپریالیست بوده ایم، ایشان را بر این کشف سترگ می دارد که هر آن چه پس از شاه آمده به ناچار گامی در راستای درست است. انگارد تاریخ بشری هیچ واپس گرایی نمی تواند باشد. انگاریها و بارها ندیده ایم که اگر انقلابی تمام راه را طی نکند، به گذشته ای تاریکتر فرومی غلتد.

بنابراین بدبختانه حتی پس از تقریباً سی سال از این سلطه بی رحمانه، همچنان با این استدلال روبه روییم که نظام ایران، ماهیت اش هر چه که باشد و با تمام سرکوب گری نفرت بارش، با این همه ازمین انقلابی در برابر دیکتاتوری شاه برآمد، دیکتاتوری که ایران را به مستعمره امپریالیسم آمریکا از نظر مگر در نام بدل کرده بود. این "منطق" سپس در خدمت القای حال هوای خاصی برای پیشرفته بودن رژیم قرار می گیرد که برای هر نظری با کمترین آگاهی سیاسی، چیزی نیست مگر نوعی دین سالاری فاشیستی که مدافع نظامی سرمایه داری است حتی محافظه کارتر و واپس گراتر از آنچه جایش را گرفت. از ۱۹۷۹، توجیه گران این نظام همواره بدین ترندهای ساده لوحانه برای سرپوش گذاشتن بر ماهیت این دیکتاتوری وحشیانه سرمایه داری واپس گرا دست زده اند.

پس از ۱۹۷۹، چپ ایران از هم گسیخته شد. بخش استالینیستی و متمایل به شوروی، حزب توده و متحدانش از جمله فداییان اکثریت، تقریباً تمامی جریانات متمایل به پکن و حتی بخشهایی از بین الملل چهارم تروئسکیست، برای توجیه همکاری شان با این نظام "پسا انقلابی" و "ضد امپریالیست"، به ویژه پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری، دقیقاً از همین استدلال بهره می گرفتند. این موضع در نهایت آن ها را به توجیه فعال و حتی همکاری در سرکوب و اعدام مخالفان چپ رژیم سوق داد. تا آن که چنان که انتظار می رفت، سرکوب دامن خود ایشان راه گرفت. اکنون، با تهدید حمله نظامی دیگری در خاورمیانه به سرکردگی آمریکا، حامیان "پسا استالینیست" این نظام بار دیگر ماریه دفاع از دستاوردهای ضد امپریالیستی انقلاب ایران که در حزب الله آیت الله خامنه ای تجسم یافته فرامی خوانند. در آن زمان می گفتند تنها گزینه واقعی میان شاه هوادار آمریکا و یا خمینی ضد غرب است، اکنون هم پیشنهاد بهتری مگر بوش یا احمدی نژاد ندارند. تقریباً پس از سی سال سرکوبگری این رژیم، هنوز "دانشگاریان" مارکسیستی غربی ما لفاظی های ضد آمریکایی این نظام را جدی می دانند و اصرار دارند که در برابر امپریالیسم آمریکا باید به هر بهایی از آن دفاع گردد.

آنچه این مدافعان از تکرار غافل هستند این است که بله، این نظام در واقع برآمده از انقلاب است، اما در نقش یک ضد انقلاب که آن را شکست داد. این رژیمی است که در مصدر اصلی قدرتش انتلاقی از نیروهای بورژوازی نشسته اند که با تثبیت نظام سرمایه داری "جدیدی" مرتجع تر و مستبدتر از سلفش جنبش توده ای ستمدیان علیه شاه را در هم کویدند. دقیقاً همان نیرویی که اکنون در پیش چشمان کل جهان در اشغال افغانستان و عراق با همان رییس جمهور بوش که بهترین تلاش خودش را می کند که همه جامعه ایران را به دوران قرون وسطی باز گرداند، همکاری میکند. به بهانه خطر جنگ، در ایران اعتراضات کارگران سرکوب می گردد و حامیان شان به همکاری با "انقلاب مخملی" برنامه ریزی شده در غرب متهم هستند، در حالی که بیسرون از ایران توجیه گران رژیم به ما می گویند باید از انتقاد آن خودداری کنیم چرا که تنها نیروی واقعی مقاوم در برابر امپریالیسم آمریکا است.

ضد انقلاب

دوباره تأکید کنیم، بدیهی است که هر تحلیلی از رژیم حاکم در ایران باید از این واقعیت آغاز کند که این نظام به اصطلاح پسا انقلابی صرفاً نوعی ضد انقلاب بود که هم از شاه خلاص شد و هم انقلاب را از میان برداشت. امروزه این دیگر مستند است که تا اواسط سال ۱۹۷۸ قدرت

های اصلی در سطوح بالای محافل بورژوازی ایران و جهان، به توافق ساده با خمینی رسیده بودند و نقداً امر تغییر رژیم شاه از بالا را به اجرا گذاشته بودند. این سازش به زبان ساده چنین بود: تو (خمینی) از شر انقلاب خلاص می شوی و ما (آمریکا) از شر شاه! همان گونه که خاطرات رییس جمهور کارتر نشان میدهد، تنها موضوع مورد اختلاف، میزان دخالت مستقیم آخوندها در حکومت جدید بود. دقیقاً مذاکره کنندگان آمریکایی بر سر ماهیت حکومت تازه عراق و میزان نظارت مستقیم آخوندها، با همین مسئله روبه روشدند. رئیس جمهور کارتر مدعی است از آخوندها فریب خورد، اما راست اش این بود که گزینه دیگری نداشت. خلفش نیز امروز در عراق گزینه دیگری ندارد. در آن زمان برسر شکلی به اصطلاح هم اسلامی و هم "دموکراتیک" موافقت شد و در عراق نیز امروزه همین درست انجام است. در آن زمان مانند امروز، این تنها سازشی بود که می توانست دولت بورژوازی را از انهدام کامل نجات دهد. بدین ترتیب، جناح بورژوازی به اصطلاح مدرن، صنعتی و هوادار غرب پیرامون شاه و ادار شد قدرت را به جناح بورژوازی تجاری واپس گرای اسلامی به رهبری روحانیت شیعه بدهد. اما به قول ایرانیان، که کارتر هم در تجربه دریافت، از آخوندها نمی توان چیزی را پس گرفت.

فراموش نکنیم، با توجه به میزان دخالت گری توده ها، انقلاب ۱۹۷۹ ایران یکی از مهمترین انقلاب های قرن بیستم بود. در چهارمادی که به قیام در فوریه ۱۹۷۹ انجامید، بیش از ۴ میلیون کارگر در اعتصاب عمومی بودند. کمیته های اعتصاب در همه جا بطور خودجوش پدیدار شده بودند و کمیته های محلات بیشتر مناطق شهری را در اختیار داشتند. در شب قیام، تنها در تهران برآورد شده است که بیش از ۳۰۰۰۰۰ از اسلحه خانه های ارتش مصادره و در میان مردم توزیع شد. جای شگفتی ندارد که ضد انقلابی که آن را شکست داد نیز یکی از بی رحمانه ترین ضد انقلاب های تاریخ معاصر بود. شاه مخلوع را به درستی "قصاب خاورمیانه" لقب داده بودند. در ۴۰ سال حکومتش حدود ۵۰۰ زندانی سیاسی اعدام شدند، اما، در رژیم اسلامی تنها در ۱۰ سال نخست، در محافظه کارانه ترین برآورد، بیش از ۲۰۰۰ زندانی سیاسی را اعدام کرده بودند، همه از رهبران و فعالین انقلاب ۱۹۷۹.

نتایج تاریخی این ضد انقلاب برای همه ما از بدیهیات است. اگر در دهه آخر حکومت شاه، حدود ۱۰۰ خانواده از قدرت دولتی برای در انحصار گرفتن کل اقتصاد ایران بهره می بردند، اکنون کمتر از ۶۰ خانواده همان را میکنند. اگر شاه دست کم به اتحادیه های زرد کارگری اجازه فعالیت در قلمرو شاهنشاهی میداد، این نظام به هیچ گونه نمایندگی کارگری حتی از نوع سه جانبه سازمان جهانی کار رضایت نمی دهد. تنها انجمن های اسلامی تحت نظارت مسجد یا گروه شبه نظامی اسلامی محلی اجازه دارند؛ حتی این ها نیز تا آنجا مجازند که به مثابه زنده های بازوی سرکوبگر دولت در محیط کار عمل کنند. اکنون بطور رسمی اکثریت مردم در ایران زیر خط فقر هستند. این کشور غنی از منابع طبیعی است که درآمدش را از داد و ستد خارجی به چهار برابر در ۱۰ سال گذشته افزایش یافته است. با بیش از ۱۰ میلیون بیکار، دستمزدها چنان سقوط کرده که کسانی که کار بیابند باید بیش از یک کاربرای گذراندن زندگی داشته باشند. فروش کلیه یا کل بدن اکنون بزرگترین منبع درآمد برای طبقه فقیر شهری است. هم اکنون، دهها هزار کارگر وجود دارند که دستمزدشان بیش از یک سال است که پرداخت نشده است.

هیچ گونه حمایت قانونی برای تقریباً ۸۵ درصد نیروی کار شاغل در کارگاه های کوچک وجود ندارد. نرخ خودکشی میان طبقه کارگر ایران اکنون بیش از انگلستان در دوره انقلاب صنعتی است. حتی فهرستی ساده از همه فجایع ارتكابی این "رژیم اسلامی" جدید سربه چندین جلد می زند.

و اما برای موضع ضد امپریالیستی رژیم تنها کافی است بگویم پدر رئیس جمهور کنونی آمریکا بهتر از هر کسی می داند که تمامی این داد و غغال چیزی بیش از فریب کاری و ظاهر سازی نیست. در دوره ریاست جمهوری ریگان، رژیم اسلامی ذره ای تردید به خود راه نداد که از طریق جرج بوش پدر با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل وارد معامله گردد. لفاظی های تکراری ضد تروریستی را در رسانه های بین المللی فراموش کنید: هر کسی می داند آمریکا بدون پشتیبانی ایران نمی توانست به افغانستان و عراق حمله کند و در آنجا تا این لحظه بماند. همان پاسدارانی که حکومت آمریکا اکنون برچسب تروریست بر ایشان می زند، با نمایندگان رسمی آمریکا دور یک میز نشینند و درباره نحوه پشتیبانی ایران در حمله به عراق مذاکره کردند. جرج بوش می تواند ایران را برای شکست اش در عراق سرزنش کند، در حالی که نظام ایران می تواند آمریکارا

مسئول شکست نظام اش قلمداد کند. تنها مشاهده کنید بحران اتمی چگونه به رژیم کمک کرده است که پس از همکاری آشکارش با امپریالیسم آمریکا در اشغال دو کشور همسایه دوباره موقعیت اش را در "جهان اسلام" به دست آورد. ازسوی دیگر امپریالیسم آمریکا نیز به واسطه همین رژیم نه تنها اشغال نظامی کل منطقه را توجیه می کند که حضور و تهدید خود را پر رنگ تر نیز می سازن. و البته، مرتب نیز قراردادهای سودآور اسلحه باکشورهای منطقه بسته میشود.

تاریخچه ضد انقلاب

اما حتی این واقعیت های سخت هم مشکل را برای توجیه گران رژیم حل نمی کند. ویژگی خاص انقلاب ایران در این است که نیروی پشت همین رژیم شبه فاشیستی درمن خود این انقلاب مشارکت داشت. حتی میتوان گفت عقبت رهبری این انقلاب را به دست گرفت. هم اکنون، نیروهای مشابه درخاورمیانه نیز مدعی رهبری جنبش ضد صهیونیستی هستند. اما چگونه؟ چرا ضدانقلاب باید انقلابی را رهبری کند که خود بعدا سرکوب خواهد کرد؟

البته پاسخ بدیهی آن است که برای کنترل جنبش توده ای می باید رهبری آن را در دست می گرفتند. با هدایت خشم توده ها نسبت به امپریالیسم آمریکا وظیفه سرمایه دار پیرامون شاه به بن بست کورو واپسگرای ایدئولوژی ضدغربی و ضدالحادی، در واقع ماهیت طبقاتی حقیقی خودشان را از توده ها پنهان کردند. اما دلیل حقیقی این تناقض آشکار در ویژگی خاص طبقه حاکم در ایران و در تحولاتی نهفته است که انقلاب سفید شاه به بار آورد.

می توان گفت شورش های تهیدستان شهری در ۱۹۷۶ و روبروایی های بسیارایشان با نیروهای نظامی نخستین نشانه های آغازبحران انقلاب در ایران بود. از ویژگی های انقلاب ایران که آن را ازهرانقلاب دیگری متمایز میکند یکی این است که کمتر از یک سال پس از این نشانه های نخستین، در ۱۹۷۷، در کنار و در تمایز با جنبش توده ای انقلابی پیشروی کارگران، روستاییان تهیدست، حلبی آباد نشینان شهرها، دانشجویان، زنان جوان و بخش های عمده ای از ملت های ستمدیده، که همگی به نوعی خواستار عدالت، آزادی و استقلال بودند، جنبش سازمان یافته توده ای دیگری ظهور کرد که "اسلامی" بود و توسط جناحی ازسلسله مراتب روحانیت شیعه در ائتلاف باگروهی ازبازاریان منتقد هدایت می شد. این جبهه متشکل ازانتلافی نامنسجم از جریانات بورژوازی مذهبی بود که از گرایش های لیبرال تا تا بنیادگرای اسلامی را در بر می گرفت. این جبهه از حمایت توده ای بخشهای سنتی خرده بورژوازی پرشمارروستایی و شهری برخوردار بود و از طریق شبکه های مذهبی گوناگون و بنیادهای خیریه ای که اغلب با مساجد محلات ارتباط داشتند، می توانست تهیدستان شهری ولومین پرولتاریا را نیز بسیج کند.

خیلی زود این نیروی دوم ثابت کرد از توده های انقلابی قدرتمند تر است. توده ها سازماندهی و رهبری نداشتند، درحالی که این اتحاد مقدس هم سازماندهی گسترده ای داشت و هم از امکانات مالی بسیاری برخوردار بود. همچنین دربرابر نظام شاه سازش ناپذیر بود. بخت تاریخی دستیابی دوباره به موقعیت از دست رفته در حکومت را برای این جناح فراهم کرده بود و به هیچ سازشی تن نمیداد. این سازش ناپذیری نزد توده ها به منزله نوعی رادیکالیسم جلوه میکرد. البته آخوندها نیز با قول دادن بهشت روی زمین بدین تصورادمان میزدند. قرار بود پول نفت به تسای تقسیم گردد، گازوبرق برای تهیدستان رایگان باشد، حلبی آبادها برجیده شوند و جای آن را خانه های ارزان برای همه بگیرد و بیکاری دیگر به گذشته تعلق داشته باشد. البته آخوندها در اینگونه عوام فریبی ها کارکشته روزگارند. و از همه اینها گذشته، تعریف و تمجید تمام سایه روشن های استالیانیسم و بورژواناسیونالیسم نیز این رهبری را به اوج آسمانها رساند. بزودی این جناح رهبری جنبش توده ای انقلابی را نیز در دست گرفت.

در واقع، اگر این رهبری راه خود را در پیش گرفته بود، اصلا قیامی در کار نمی بود. این جناح شورای مخفی انقلاب اسلامی را از پیش تاسیس کرده بود که با موفقیت انتقال قدرت از بالا را با اربابان آمریکایی شاه و نیز ارتش و نیروهای امنیتی شاهنشاهی معامله کرده بود. بسیاری از اعضای فعال این جناح که در زندانهای شاه بودند نقدا یک سال پیش از این قیام آزاد شده بودند. قیام تنها برای این راه افتاد که فرماندهان گاردشاهنشاهی برای این سازش آماده نبودند و با یگانهای خود راهی تهران شدند تا یادگانهای "شورشی" را در پایتخت درهم کوبند. درواکش بدین بورش، همافران نیروی هوایی اسلحه خانه ها را بر مردم گشودند و در نتیجه در عرض چندساعت قیام مسلحانه شکل گرفت. ساعت ها پس از آغاز قیام، حامیان خیمه های هنوز بر سر چهارراههای تهران ایستاده بودند و پلاکاردهایی با این عنوان در دست داشتند که به خانه برگردید، "امام

هنوز دستور قیام نداده است!" توده های انقلابی در خیابانها تا نخستین ساعتهای صبح روز بعد همه پاسگاههای پلیس و خانه های امن ساواک و دیگر مجریان حاکمیت شاه را درهم کوبیده بودند. همین توده ها اما چند ساعت بعد همه مامورین دستگیر شده ساواک و رژیم شاه را به مساجد تحویل میدادند.

جناحی که صبح روز بعد قدرت را به دست گرفت، نه تنها دولت سرمایه داری را از نابودی تقریبا قطعی نجات داد، بلکه با افزودن تعداد زیادی ابزار جدید سرکوب به صورت گروه های نظامی و شبه نظامی نظیر سپاه پاسداران و بسیج قدرت و سلطه ارتجاع حاکم را تقویت کرد. بزودی، اینها جنبش توده ای را خلع سلاح کردند و درهم کوبیدند و همه گروههای سیاسی مخالف حاکمیت خود را متلاشی کردند. در آغاز این جناح با بخشهای لیبرال بورژوازی مخالف شاه همکاری کردند، اما همین که بنیان قدرت خودرا استحکام بخشیدند، همه جناح ها را از موضع قدرت کنار زدند و آشکارا نظام دین سالاری اسلامی را مستقر کردند. منظور رئیس جمهور کارتر از فریب آخوندها این است. همین جناح همچنان در ایران حاکم است

تاریخچه ستیزه روحانیت و شاه

محتوای ارتجاعی این اپوزیسیون در برابر شاه زمانی آشکار می گردد که نگاهی به تاریخچه ستیزه شاه و روحانیت بیاندازیم. باروحانیت آغازکنیم. به لحاظ تاریخی، سلسله مراتب روحانیت شیعه بخش دیرینه استبداد دولتی سنتی در ایران در وجه تولیدآسیابی بود. بنیان آن در صفویه (۱۷۲۲ - ۱۵۰۱) استحکام یافت که مذهب شیعه رامذهب رسمی امپراتوری خوداعلام کردند. نهاد روحانیت باسرتگونی صفویه از هم نپاشید و با همه تحولات بسیار تا امروز پابرجا مانده است. از جمله موردیگر، این نهاد به لحاظ سنتی نظام آموزشی و قضایی را در اختیار داشت، زمینداری وسیع و حتی منابع مالیاتی خاص خود را در اختیار داشت که توسط داروستانه های مسلح گردآورنده مالیات تحت فرمان آخوندهای عمده اعمال می شد.

بنابراین در تمام دوره از هم گسیختگی وجه تولید آسیابی و گذار تدریجی از بالا به سرمایه داری، روحانیت از سازماندهی خاص خود برخوردار بود و جنبه فعال داشت. سلسله مراتب آن در حال رشد بود و حتی به ویژه در دوره های ضعف حکومت مرکزی قدرتمند می شد. در واقع چند در تاریخ ایران، سلسله مراتب دینی مانند "دولت در دولت" عمل کرده است. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، جناحی قدرتمند در سلسله مراتب دینی به تدریج وارد سیاست شد و با اصلاحات بورژوازی در دولت مخالفت کرد. این افراد نیاکان ایدئولوژیک خمینی بودند. از جمله ایشان برخی از مرتجع ترین آخوندها بودند. برخی آشکارا با امپریالیسم روس و انگلیس وابستگی داشتند. فراموش نکنید امپریالیسم انگلیس چنان برای نقش مرتجعانه این آخوندها ارزش قابل بود که حتی در دهلی مدرسه ای تاسیس کرد تا ایشان را تربیت کند و به سراسر منطقه صادر کند.

این جناح بنیادگرا بر علیه مظفرالدین شاه (۱۹۰۷ - ۱۸۵۳) فعال شد و مخالفت پسرروصدایی علیه انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ - ۱۹۰۵)، انقلاب "بورژوا|دموکراتیک" ایران، براه انداخت. شعار مشهورشان این بود: مشروطه نه! مشروعه اسلامی بله! مخالفت ایشان با انقلاب از دیدگاه ارتجاعی بود، همانند ۱۹۷۹. آنان با ارتجاع حاکم مبارزه می کردند، چون بخشی از نظام قدیمی ای بودند که جایگزینی نظامی جدید، دنیوی تر با چهره ای بورژواتران را تهدید می کرد. روحانیت همانند کلیسای کاتولیک در سده های پانزدهم و شانزدهم دو جناح شد که هر کدام با نظام نوظهور سرمایه داری مخالفت یا مطابقت می کرد. برخی از آخوندهاها از اصلاحات مشروطه پشتیبانی کردند، اما بنیادگرایان حاکمیتی حتی اسلامی تر می خواستند. چنان که انتظار می رود، امپریالیسم انگلیس در هر دو گروه کارگزارانی داشت.

بنابراین، نیاکان ایدئولوژیک خمینی در برابر کل مفهوم شهروندی و حق رای موضع گرفتند. اینان دموکراسی را توطئه غرب می دانستند که کافران برای نابودی اسلام طرح کرده بودند. هر چند پس از پیروزی مقدماتی انقلاب مشروطه، رهبران این جناح در برابر مجلس به دارآویخته شدند، شکست انقلاب در چند سال پس از آن بار دیگر جناح واپس گراتر روحانیت را به بهای تضعیف مشروطه خواهان تقویت کرد. پیامد تاریخی بلافصل شکست انقلاب معامله ای پنهانی میان امپریالیست های روس و انگلیس برای تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ در شمال و جنوب با منطقه ای بی طرف در مرکز بود.

پس از انقلاب ۱۹۱۷، منافع امپریالیسم انگلیس دولت-ملت متمرکز می ساخته شده از بالا را در ایران اقتضا میکرد که بتواند در برابر نفوذ بلشویسم بایستد. تثبیت رضاشاه و اصلاحات حکومتی جناح بنیادگرا را در

تخاصم مستقیم با دولت قرار داد. این واقعیت که پسر او بدین گونه علنی توسط غرب به قدرت نشاندن شد و از قدرتت حفاظت شد، به این جناح مرتجع زندگی سیاسی تازه ای داد. این نیز که جناح پیشرو شیعه دیگر بطور کامل از میان رفته بود و بازماندگانش با ادغام در دولت غربی شده کاملاً به بدنامی کشیده شدند، سهم زیادی در این امر داشت. این دوره به بنیادگرایان توان کافی داد که به تدریج رهبری کل سلسله مراتب شیعه را تهدید کنند.

آخرین ضربه برای این نهاد وفادار به وجه تولید آسیایی "انقلاب سفید" شاه سابق در دهه ۱۹۶۰ بود. این اصلاحات نقش و موقعیت روحانیت را در جامعه ایران هر چه بیشتر به زوال کشاند. جناح مرتجع بقدری سروصدا کرد که رهبری سلسله مراتب شیعه نیز مجبور بود از آن پشتیبانی کند. بنابراین روحانیت عملاً در کل با این اصلاحات از مخالفت درآمد. از جمله دیگر موارد، با اصلاحات ارضی شاه مخالفت کردند، زیرا خودشان یکی از بزرگترین زمینداران در ایران بودند. ایشان همچنین با اصلاحات انجمنهای ایالتی و ولایتی مخالفت کردند، زیرا این انجمنها به شدت پایگاه قدرت محلی ایشان را در استانها تضعیف می کرد. و در نهایت با حق رای به زنان مخالفت کردند. زیرا اقتدار ایدئولوژیک ایشان را زیر سوال می کشید. شورش ۱۹۶۳ به رهبری خمینی بود. او پیش از این حتی پیش از کودتای سیا در ۱۹۵۳ که حکومت ملی مصدق راسرنگون کرد و شاه را بازگرداند، در محافل روحانیت شیعه چهره ای شناخته شده بود. خمینی با گروه های افراطی مذهبی که با "کافران غربی" مخالف بودند ارتباط داشت و رساله مشهورش را درباره ضرورت حکومت اسلامی منتشر کرده بود. اما چون سلسله مراتب شیعه به مصدق خیانت کرده و از کودتای سیا پشتیبانی کرده بودند، بنیادگرایان از شرم سکوت اختیار کردند و به پشت صحنه عقب نشینی کردند. انقلاب سفید به اینان این فرصت را داد تا به صحنه سیاسی بازگردند و موضع سلسله مراتب شیعه را به نفع خود تغییر دهند.

بازرگانان بزرگ بازار بخش دوم این ائتلاف بودند که در ۱۹۷۹ قدرت را بدست گرفتند. اینان نیز بخشی از طبقه حاکم در بیش از صدسال گذشته بوده اند. در زمان انقلاب سفید، آن ها در اقتصاد ایران کنترل کامل داشتند. حتی لحظه ای گمان نکنید که اینان به نحوی از انحا معرف بورژوازی به اصطلاح "ملی" ایسرانی بودند. از اینان کمپرادور تر در ایران نداشتیم. به لحاظ تاریخی اینان پیوند نزدیکی با سلسله مراتب روحانیت شیعه داشتند و از کودتای ۱۹۵۳ که جنبش توده ای برای ملی کردن نفت را شکست داد، فعالانه پشتیبانی کردند. این قشر از لحاظ سنتی موقعیتی انحصاری در اقتصاد ایران داشت که مدیون همکاری با امپریالیسم انگلیس از یکسو و درعین حال بهره گیری از اوباش و عوام پیرامون خود برای نابودی رقبا در صنایع داخلی از سوی دیگر بود. قدرت اقتصادی و شبکه ای اجتماعی توسعه یافته اش در سراسر ایران ایران چنان قدرتی به این لایه داده بود که در واقع به بزرگترین مانع در سر راه رشد سرمایه داری تبدیل شده بود. کل زندگی اقتصادی این قشر اما با پیشنهادهای شاه تهدید می شد.

دراصل "انقلاب" شاه تلاشی بود برای گونه ای صنعتی شدن ایران براساس واردات کالاهای سرمایه ای خارجی و تولید کالاهای مصرفی برای بازار داخلی در همکاری با شرکت های خارجی. این برنامه بطور مستقیم با منافع بازرگانان بزرگ بازاری برخورد داشت. درست پیش از انقلاب سفید، دولت با وضع تعرفه های وارداتی برای اکثر کالاهای مصرفی قصد خود را آشکار کرده بود. گروه جدید سرمایه داران صنعتی که پیرامون دربار رشد یافته بودند، به تدریج بازاریان سنتی را از طبقه حاکم بیرون می راندند و جبریگی خود را بر اقتصاد ایران استقرار می بخشیدند. هر چند بازرگانان بازار هنوز ثروت و سرمایه بسیاری در دست داشتند، به شهروندان درجه دوم در دولت بورژوازی خود بدل شده بودند. بنابراین نقش بانکداران جناح مرتجع درون سلسله مراتب روحانیت شیعه را بازی کردند.

بدین ترتیب در ۱۹۶۳، این ائتلاف مقدس بنیادگرایان و بازاری ها پشتیبانانشان را در برابر اصلاحات شاه بسیج کرد. این جنبش را شاه در هم کوبید و رهبرانش را (از جمله خمینی را) دستگیر کرد و به تبعید فرستاد. در واقع دستگیری خمینی جرعه ای برای اعتراضات توده ای بود. در سخنرانی ای آتشین، اعلام کرده بود "نیت شوم" انقلاب سفید این است که ایران را به دست "جهودها، مسیحی ها و دشمنان اسلام بدهد." ۸

اوشاه را "جهود کافر" نامید. نخستین نشانه های بحران ساختاری سرمایه داری زمانی که در ۱۹۷۶، نخستین اصلاحات شاه به تدریج بازاریان سنتی را از طبقه حاکم بیرون می راندند و جبریگی خود را بر اقتصاد ایران استقرار می بخشیدند. هر چند بازرگانان بازار هنوز ثروت و سرمایه بسیاری در دست داشتند، به شهروندان درجه دوم در دولت بورژوازی خود بدل شده بودند. بنابراین نقش بانکداران جناح مرتجع درون سلسله مراتب روحانیت شیعه را بازی کردند.

هشدار داده بودند. شیوه صنعتی شدن براساس تکنولوژی وارداتی که رژیم شاه تشویق می کرد، به سرعت به مرزهای بازار ملی رسیده و کاملاً انحصاری شده بود. به همان شیوه که ایلیخانیان مغول کل یک ایالت را به خدمتگذاران وفادار خود تیول می دادند، شاه پروانه انحصاری تولید کالاهای مصرفی را به اعوان و انصارش اعطا می کرد. فساد فراگیر و هزینه های زیربنایی بالا به معنی این بودند که کالاهایی را که تولید می کردند نتوانستند در بازار داخلی، آن هم تحت اختیارات انحصاری بفروش برسانند. مردم روستاها که پیوندشان با زمین پس از اصلاحات ارضی گسسته شده بود، روز به روز با مشکلات بیشتری در یافتن کار در اقتصاد جدید رویه رو می گشتند. شتابی که با آن تولید کنندگان کوچک از وسایل تولید خود جدا می شدند، بسیار بیش از نرخ جذب شان در نیروی کار تازه بود. حلیی آبداهای بزرگی به تدریج پیرامون شهرهای بزرگ رشد می یافت و شکاف فقیر و غنی را بیشتر می کرد.

به دلیل نبود اپوزیسیون سازمان یافته دیگری در دوران دیکتاتوری شاه و در وضعیتی که جریان های بورژوازی ناسیونالیست زیر چتر جبهه ملی و چپ هوادار شوروی به رهبری حزب تود و ورشکستگی خود را پیش از این در دهه ۱۹۵۰ به اثبات رسانده بودند، سلسله مراتب روحانیت شیعه با شبکه گسترده ای از مساجد، پشتیبانی مالی گسترده بازار و با پایگاه توده ای خودش در میان اوباش حلیی آبادها مناطق روستایی و بازار سنتی، خیلی زود رهبری جنبش اعتراض آمیز را در برابر شاه به دست گرفت و شعارها و آرمانهای خودش را در قالب درخواستهای مشروع انقلابی مردمی مطرح کرد.

بدین ترتیب سوگنامه انقلاب ایران اینجا نوشته شد که توده ها اغلب داوطلبانه این رهبری را پذیرفتند.

نتیجه گیری: بحران پایدار یا سرنگونی انقلابی

مازکس چه به درستی درباره عوام فریبی سوسیالیسم ارتجاعی فنودالی هشدار داد. در اینجا تنها جای "مسیحیت" را "اسلام" بگذارید: "هیچ چیز آسانتر از این نیست که به پارسیایی مسیحی رنگی سوسیالیستی داد. آیا مسیحیت مالکیت خصوصی، ازدواج و دولت را به باد انتقاد نگرفته است؟ آیا به جای اینها نیکوکاری و فقر، عزوبت و کف نفس، زندگی راهبانه و وام کلیسا را موعظه نکرده است؟" از این دست تبلیغات دینی رهایی بخش در دوره شاه بسیار داشتیم. اما امروز چالب است که در ایران "اسلامی"، حتی این حرفها هم ممکن است به بهای زندگی آدمی تمام شود. در زمان سرنگونی شاه، روحانیت نه تنها این "تندروی" رامی پذیرفت، حتی مدعی بود که اصل این حرف ها از او است. اما اکنون که مجبور است از دولت بورژوازی و نئولیبرالیسم دفاع کند، آنها را الحادی می داند.

طبقه سرمایه دار، در سطح داخلی و بین المللی، این ضدانقلاب را برسمیت شناخت و از آن پس تا بدانجا که بدیل دیگری برای حراست از دولت بورژوازی ندارد، پشتیبانی اش کرد. همه نهادهای بین المللی که هم اکنون تحت پوشش "دموکراسی برای خاورمیانه" در واقع برنامه های ماجراجویی نظامی امپریالیستی را تبلیغ می کنند، زمانی که همین نظام سرگرم کشتار انقلابیون و سرکوب طبقه کارگر در عرض بیست سال گذشته بود، حتی انگشت خود را بلند نکردند. حتی اگر بخش هایی از چپ همچنان مشکلاتی در بازشناسی ویژگی سرمایه دارانه این رژیم داشته باشند، خود سرمایه داران نشان داده اند درباره اعتبار ارتجاعی این رژیم تردیدی ندارند. مرتجع، مرتجع را خوب می شناسد. قراردادهای بزرگ بین المللی این رژیم به خوبی مستند شده است. اما این به هیچ وجه یک نظام سرمایه داری "متعارف" نیست.

در نظام عادی سرمایه داری، انتظار می رود دو سرمایه دار با میزان سرمایه مساوی به نرخ میانگین سود یکسانی نیز دست یابند. اما در جمهوری اسلامی ایران، ممکن است یکی سرش را از دست بدهد و دیگری ده برابر میانگین را بدون حتی به مخاطره انداختن سرمایه خودش به دست آورد! در دراز مدت، این نظام خودش را طبق نیازهای دولت بورژوازی ای که از آن پشتیبانی می کند، دگرگون خواهد ساخت. روحانیت به واقع خود را در این سالها تغییر نیز داده است و اکنون آشکارا تلاش دارد تا به دولت آمریکا ثابت کند تا زمانی که مسئله "تغییر نظام" در دستور کار نباشد، برای معامله آماده است. ممکن است به نظر متناقض برسد که یکی از کشورهایی که در آن سیاست مد روز نو محافظه کاران آمریکایی با بیشترین شور و ولع در دست اجراست، در واقع ایران "اسلامی" است.

باند های مافیایی که صندوق ملی را میان خود تقسیم کرده اند و این هجوم عظیم سرمایه داری را رهبری می کنند، دوستی به قدرت به هر بهایی چسبیده اند. در واقع، باردیگر ثابت شده است که ممکن نیست از آوندها چیزی را پس بگیرد. سلسله مراتب روحانیت شیعه مانند خونتای پینوشه نیست که یک

روز ممکن باشد در یاد تاریخ مصرفش گذشته است و باید جای خود را به شکلی متعارف از رژیم بورژوازی بدهد. پیش از این سه موج اصلاحات را از درون خود این رژیم دیده ایم که همگی در نهایت به سبلی ای برچهره اصلاح گرانس انجامید.

طبیعی است منطق همه این اصلاحات سیاسی رژیم در ایران به ناچار از آخوندها می خواهد که از موضع قدرت خودکنار بکشند. همین که این منطق در هرجینش اصلاحات واقعی آشکار می گردد، محافظه کاران واکنشی تازه سازمان می دهند. در واقع در ایران هم اکنون در حال گذراندن چنین مرحله ای هستیم. برخی به درستی استدلال کرده اند که انتخاب احمدی نژاد برای ریاست جمهوری بیشتر برای این بود که مانند چماقی برای کوبیدن اصلاح طلبان داخلی استفاده شود تا چالش با آمریکا. میان تهدیدهای اخیر بوش و آخرین موجهای سرکوب همه اپوزیسیون درون ایران مطابقت های بی چون و چرای وجود دارد که ممکن است این گمان را برانگیزد که اینان با تلفن نقشه های خود را با هم مرور می کنند.

تا زمانی که این سیاست اتکا به وضع بحران پایدار برای ادامه قدرت تکرار می گردد، ضرورت سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی نیز هر چه بیشتر عیان میشود. هنگامی که توفانهای انقلابی تازه نیروگرد می آورند، خامنه ای و بوش هردو امیدوارند "بحران هسته ای" بهانه ای برای استقرار حکومت نظامی در جامعه ایران فراهم آورد. اما چنین اوضاعی چشم انداز جنگ داخلی را نیز برجسته میکند. در عین آنکه می باید فعالانه با ماجرا جویی اخیر بوش پسر مخالفت کنیم و اهداف واقعی آن را افشا کنیم، نباید لحظه ای فراموش کرد که تنها راهی که در آن توده های ایران ممکن است از خودشان دفاع کنند، سرنگونی رژیم اسلامی سرمایه داری است که بوش پدر در به قدرت رسیدنش کمک کرد تا جنبش توده ها را پیش از قبل سرکوب کند.

این نوشتار برای اولین بار در *Class Nature of the Iranian Regime, Critique 43, Vol 35, No 3, December 2007* ترجمه آلمانی آن نیز در نشریه *Linke zeitung* به چاپ رسیده است.

Six Key Facts about the Iranian Revolution:
http://www.socialistworker.co.uk/article.php?article_id=658
یادداشت سردبیر مانتلی ریویو در ۲۰ اوت ۲۰۰۷

<http://www.monthlyreview.org/mfte0406.htm>
الکس کالینیکوس در "مارکسیسم ۲۰۰۷" گفت: "ایران دموکراتیک ترین کشور در خاورمیانه است."

Jimmy Carter, *Keeping Faith: Memoirs of President*, Bantam Books, NY 1982
<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB210/index.html>

در مخالفت با آخوندهایی که روسها از ایشان حمایت مالی و سیاسی میکرد و در خط اول جبهه مخالفت با انقلاب مشروطه بودند، انگلیس از گروهی حتی بنیادگراتر پشتیبانی میکرد که نه تنها با انقلاب بلکه با روسها مخالفت میکردند. اما پیوندهای انگلیس با بازرگانان بازار به معنای این بود که آنان نیز جناحی هوادار انگلیس در میان ملاهای مشروطه خواه داشتند.

این پیمانهای پنهانی تنها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ علنی شد.
Algar, Hamid (tr. And ed.): *Islam and Revolution: Writings and Declarations of Imam Khomeini* (Bekeley, C.A.: Mizan Press, 1981).
The Communist Manifesto, Karl Marx and Frederik Engels
Anti-imperialism and Tehran:
<http://www.cpgb.org.uk/worker/681/fringe%20iran.htm>

اکونومیست: رشد اقتصادی ایران فقط نیم در صد است.

به گزارش ایسنا اکونومیست در گزارش ماه ژوئن ۲۰۰۹ خود در خصوص رشد اقتصادی ایران نوشت: رشد تولید ناخالص داخلی واقعی ایران در چند سال آینده به دلیل کاهش چشمگیر قیمت نفت، سقوط شدیدی خواهد کرد و کاهش درآمدهای نفتی در سال ۸۸ طرح های دولت برای سیاست های توسعه ای اش را پیچیده خواهد کرد و این امر مصرف خصوصی و رشد سرمایه گذاری را تحت تاثیر قرار خواهد داد. علاوه بر این افزایش درآمد های خالص صادراتی نفتی ایران با کمبود ظرفیت پالایش دچار خدشه خواهد شد و انتظار می رود دولت همچنان به واردات بنزین متکی باشد. با توجه به این وضعیت پیش بینی می شود که رشد اقتصادی ایران در سال ۸۸ به ۵/۰ درصد سقوط کند و پس از آن در سال ۸۹ این رشد دوباره روند صعودی گرفته و به ۹/۲ درصد برسد. سال ۱۳۹۰ سالی خواهد بود که رشد اقتصادی ایران دوباره قدرت گرفته و به ۵/۳ درصد خواهد رسید که در سال پس از آن نیز این روند تداوم خواهد یافت. اکونومیست انتظار دارد که در سال ۱۳۹۱ برای ایران رشد اقتصادی ۱/۴ درصد به ثبت برسد که با اندکی کاهش این شاخص در سال ۱۳۹۲ معادل ۸/۳ درصد خواهد بود.

خبرهایی از وضعیت بازداشت شدگان اخیر در اوین

تعمیر برای برابری: طبق اظهار نظر خانواده های بازداشتی و اسامی منعکس شده بر در زندان، در نماز جمعه هفته گذشته ۴۰ نفر بازداشت شده اند که اسامی آنها در پشت در زندان اوین نیز هست. خانواده ها که برای پیگیری وضعیت بازداشت شده خود آمده بودند اعتراض داشتند که آیا شرکت در نماز جمعه جرم است. به آنها هیچ گونه پاسخی داده نشد. به گفته مادر یکی از بازداشتی های روز جمعه در جواب اعتراض وی به او گفته اند که پسرش عکس موسوی را به همراه داشته و همین جرم او را سنکین کرده است.

نیمه شب جمعه پس از بازداشت برخی از نمازگزاران عده ای شبانه در خانه های شان دستگیر شدند. آنها بازداشتی های هفته اول پس از انتخابات بودند که با وثیقه آزاد شده بودند اما بنا به گفته معاون امنیت برای تکمیل پرونده و بازبینی آن دوباره بازداشت شده اند. یکی از خانواده ها تعریف می کرد که ساعت ۱۲ شب به خانه آنها آمدند با حکم بازداشت پسر ۱۸ ساله اش که تنها چند روزی با گذاشتن وثیقه ای به مبلغ ۲۵۰ میلیون تومان آزاد شده بود. به آنها گفته بودند که حکم بازداشت ۲۰۰ نفر از افرادی که قبلا با وثیقه و یا کفالت آزاد شده اند را دارند.

به گفته برخی از بازداشتی های اخیر که با خانواده خود در تماس بودند ۵۰ نفر را در نیمه شب جمعه به این طریق بازداشت کرده اند. این مساله بسیاری از خانواده که برای پیگیری وضعیت فرزندانشان به دادگاه انقلاب آمده بودند را نگران ساخت چرا که نمی دانستند در صورت آزادی فرزندانشان وضعیت آنها چگونه خواهد بود. یکی از خانواده ها اظهار می داشت که معاون امنیت به وی متذکر شده که فرزند تو در جای امن تری است چرا که بسیاری از افراد دوباره بازداشت شده اند.

برخی از این خانواده ها عنوان داشتند که فرزندانشان بار اولی که دستگیر شده بودند در کلانتری زمانی که هنوز به اوین منتقل نشده بودند مورد ضرب و شتم بسیاری قرار گرفته اند. مادر یکی از دستگیرشدگان می گفت که فرزند ۲۰ ساله اش در کلانتری یوسف آباد پیش از انتقال به اوین به مدت ۱۱ ساعت پیچی مورد ضرب و شتم قرار داشته مادر دیگری از ضرب و شتم فرزند ۲۸ ساله خود و شکستن انگشتان دستش می گفت.

به گفته برخی از خانواده های بازداشتی های روز ۲۳ و ۲۴ خرداد حدود ۳۰۰ نفر از بازداشتی های این دو روز هم چنان در زندان اوین هستند و با توجه به اتمام بازجویی های آنها معلوم نیست که ادامه بازداشت شان به چه دلیل است. مادر یکی از بازداشتی ها عنوان کرد که در این مدت ۴۰ روز تنها یک بار توانسته با فرزند خود مکالمه تلفنی داشته باشد و معاون امنیت از پذیرش وی و پاسخگویی در رابطه با فرزند او امتناع می کند. برخی از بازداشت شدگان در ارتباط با تجمع دانشجویان ستاره دار پیش از انتخابات دستگیر شده اند. آنها در ۲۰۹ هستند و از وضعیتشان خبر چندانی در دست نیست. به گفته همسر یکی از بازداشتی های مذکور نیروهای امنیتی پس از انتخابات به خانه یکی از آنها آمده و حدود ۸ نفر را دستگیر کرده اند.

وی که ساکن تهران نیست عنوان داشت که تنها یک بار همسرش تماس برقرار کرده و عنوان داشته که در بند ۲۰۹ بازداشت است. او از دشواری پیگیری وضعیت همسرش با توجه به دوری راه می گفت و با وجود اخبار نگران کننده از وضعیت بازداشتی ها و خیرهای ناگوار از جان باختگان اخیر از وضعیت همسر خود به شدت نگران بود و معتقد است که اگر همسرش سالم است چرا هیچ گونه تماسی ندارد. ۳۱ تیر ۱۳۸۸

فهیمة سلحشور، بهزاد قهرمانی جانباختگان دیگری از نسل زیر ۳۰ ساله ها

آژانس ایران خبر: فهیمة سلحشور ۲۵ ساله دیپلمه. بکشینه ۲۴ خرداد در اثر ضربات باتوم به سرش در میدان ولی عصر دچار خونریزی داخلی شد و پس از انتقال به بیمارستان به دلیل شدت جراحات در ۲۵ خرداد به شهادت رسید. وی در روز ۲۷ خرداد در قطعه ۲۶۶ به خاک سپرده شد. شهید راه آزادی "بهزاد قهرمانی": به دنبال درج خبری مبنی بر شهادت یکی دیگر از جوانان آزادیخواه میهن به نام بهزاد قهرمانی، اطلاعاتی از این شهید به آژانس ایران خبر ارسال گردید که در زیر عینا آورده شده است: دوستان گرامی، من دوردور ایشان را میشناسم، نام او رامین قهرمانی بوده است. در روز ۲۶ تیر (بعد از تجمع نماز جمعه) بر اثر ضربه باتوم بر سرش به شهادت رسیده است. ولی خانواده اش را خیلی تحت فشار قرار داده اند که چیزی نگویند. ۲۳ یونی ۲۰۰۹ - اول مرداد ۱۳۸۸

* دیدگاه *

یکبار شکست، دوبار شکست؛ ولی بار سوم هرگز!

از: آروین م راستین؛ دکتر جامعه‌شناس

این روزها، ما مردم ایران در شرایط بسیار سخت و سرنوشت سازی بسر می‌بریم. روزهایی خوتین، ولی پراز شور مبارزاتی. اگر این روزها با همین گستردگی و شور پیش برود- که بایستی چنین شود- سرنگونی حکومت ولایت فقیه در چند ماه آینده حتمی خواهد بود. در این روزها، فصل تازه ای در تاریخ معاصر ایران درحال تکوین است. روزهایی که میتوان نقطه عطفی را در تاریخ معاصر این کشور باستانی رقم بزند. این روزها، آینده ایران؛ ایرانی‌آباد و بالنده، ایرانی‌آزاد و شکوفا، ایرانی‌سرافراز و افتخار آفرین، و آینده ای که چندان دور نیست؛ به همیاری، همپایی و برپا خیزی مردم آزاده و شرافتمند ایران، درحال پایه ریزی است. امروز، سرانجام پس از ۳۰ سال، دو مطلق حاکم بر جامعه ایران شکسته شد: مطلق نتوانستن و احساس ترس مردم نسبت به حکومت ولایت فقیه، و مطلق تصور قدرقدرتی دستگاه حکومتی. هرگز و در هیچ مرحله ای در طی این دوران ۳۰ ساله حکومت ولایت فقیه، این دو مطلق، بصورت گسترده و توده‌ای آن در ذهن مردم ایران شکسته نشده بود.

اما هرگز نایبستی از یاد ببریم که مردم ایران با یکی از خشن‌ترین و درنده‌ترین حکومت‌های دیکتاتوری دنیای امروز مواجه است. حکومتی که تمام تلاشش را می‌کند تا فریاد آزادیخواهی این مردم را در نطفه خفه کند، تا صدای اعتراض و فریاد خشم و انزجار مردم ایران نسبت به جنایات و بدرفتاریهای ضدبشری این حکومت به چشم و گوش جهانیان نرسد. و این یک فاجعه تاریخی است که مردم ایران هنوز بایستی درگیر یکی از بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین مبانی حقوق مدنی یعنی جدایی دین از سیاست باشند؛ چیزی که بیش از دو بیست سال است که در جهان پیشرفته آنرا پشت سر گذارده اند.

بدین خاطر است که حکومت ولایت فقیه تمام کاتالهای ارتباطی مردم را با دنیای خارج قطع می‌کند و تمام گزارشگران رسانه‌های گروهی خارجی را از ایران اخراج می‌کند تا بتواند با دست باز و با خیال راحت، به دور از چشم و گوش جهانیان، هر جرم و جنایتی را که تاریخ بشری بیاد دارد، بر این مردم جان بلب رسیده و تشنه آزادی روا دارد. ولی ما مردم ایران بخوبی میدانیم که در این مبارزه ضداستبدادی کنونی، چیزی بجز زنجیرهای اسارتیمان را از دست نخواهیم داد. در فقر، نکبت، اسارت و اختناق زندگی کردن، چیزی بجز مرگ تدریجی نیست. ولی در عوض، امکان بسیار زیادی هست که از این مبارزه به نتیجه دلخواه، یعنی به آزادی، استقلال، دمکراسی، رفاه و سربلندی دست یابیم.

امسال، سال سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران است. هرگز شکاف میان این دو جناح در حکومت ولایت فقیه تا بدین حد علنی و عمیق نبوده است. صحنه سیاست و حکومت در ایران همانند صفحه شطرنجی است که طرفین مقابله و رقابت در آن را، دو جناح عمده جمهوری اسلامی تشکیل میدهند. در یک طرف صفحه شطرنج، جناح ولی‌فقیه، آیت‌الله سید علی‌خامنه‌ای با مهره‌های سیاه بازی میکند. (چونکه ایشان بخاطر سید بودند عمده سیاه دارد، وگرنه اشاره به بازمنفی سمبلیک رنگ سیاه نیست. زیرا که اگر اشاره به این بازمنفی باشد شامل حال هر دو جناح میشود.) و در طرف دیگر صفحه، جناح آیت‌الله رفسنجانی با مهره‌های سفید در صحنه حضور دارند. (ایشان چون سید نیست عمده سفید دارد).

مهره‌های اصلی‌شاه سفید را کسانی مثل آیت‌الله محمد خاتمی (رئیس جمهور سابق)، آیت‌الله مهدی کروبی (رئیس سابق مجلس)، مهندس سید حسین موسوی (نخست وزیر سابق دوران آیت‌الله خمینی)، محمد کرباسچی (شهردار سابق تهران)، محسن رضایی (فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام)، محمد قالیباف (شهردار کنونی تهران)، علی‌لاریجانی (رئیس کنونی مجلس)، بهزاد نبوی (وزیر سابق بازرگانی)، علی‌اکبر ولایتی (وزیر سابق امور خارجه)، سعید حجاریان (مقام برجسته امنیتی سابق)، بخش زیادی از صاحبان صنایع و شرکت‌های تجاری خصوصی، بخش زیادی از تجار بازار، بخش زیادی از سران محافل فرهنگی و علمی (مثل راسائ دانشگاه‌های آزاد که متعلق به خانواده آیت‌الله رفسنجانی می‌باشد)، بخش زیادی از روحانیون رده بالا و عمدتاً با عمده سفید در سرتاسر کشور مثل آیت‌الله منتظری. و مهره‌های اصلی‌شاه سیاه (فیل ها، اسب ها، برج ها) همان شش نفر

فقیه شورای نگهبان هستند که مستقیماً از طرف ایشان انتخاب میشوند (آیت‌الله جنتی، آیت‌الله محمد مومن، آیت‌الله رضوانی، آیت‌الله لاریجانی، آیت‌الله مدرس یزدی، آیت‌الله محمد یزدی) و نقش وزیر را هم آیت‌الله شاهرودی (رئیس قوه قضاییه) بازی می‌کند. هشت مهره سربازان ایشان هم شامل نیروی زمینی، نیروی دریایی، نیروی هوایی (زیراکه ایشان به غیراز ولی‌فقیه، فرمانده کل قوا نیز هست)، فرمانده سپاه پاسداران (که فرمانده کنونی آن محمد علی‌جعفری می‌باشد)، فرما ندهان نیروی بسیج اسلامی و گروه ضد شورش (که هر دوی این نیروها تحت پوشش سپاه پاسداران عمل میکنند)، فرماندهان نیروی انصار حزب الله و نیروی قدس (که هر دوی این نیروها تحت پوشش سازمان اطلاعات عمل میکنند)، رئیس سازمان اطلاعات (که رئیس کنونی آن حجت‌الاسلام میرحاجزی است و رئیس سابق آن حجت‌الاسلام علی‌فلاحیان بود که در دوره ۸ ساله ریا ست جمهوری آیت‌الله رفسنجانی، فرماندهی این نهاد را به عهده داشت و از جمله مسئول مستقیم قتل‌های زنجیره ای سران اپوزیسیون در خارج از ایران و کشتارهای دسته جمعی مخالفین حکومت در درون کشور در آن دوره می‌باشد). رئیس دادستانی کل کشور سعید مرتضوی (زیراکه ایشان به عنوان مقام رهبری انتصاب این دو مهره مهم را نیز بر عهده دارد)، و آخرین سرباز ایشان نیز مقام ریا ست جمهوری است (که در حال حاضر آقای محمود احمدی نژاد عهده‌دار آن می‌باشد، چراکه ایشان به عنوان ولی‌فقیه حق تائید و یا رد رئیس جمهور انتخاب شده را هم دارد، حال چه در این انتخابات تقلب شده باشد و چه نشده باشد).

شاه سیاه البته مهره‌های دیگری نیز به عنوان متحدین خود دارد، کسانی مثل آیت‌الله مصباح یزدی (رئیس مرکز آموزش و پژوهش‌های اسلامی امام خمینی) آیت‌الله ناطق نوری (رئیس سابق دانشگاه‌های انقلاب)، آیت‌الله واعظ طبسی (رئیس سازمان اوقاف)، اکثر امام جمعه‌های شهرهای ایران، اکثر استادان، تمام وزرا و اکثریت سفرا و همچنین کسانی مثل حسین شریعتمداری (که در روزنامه کیهان یک ستون تفسیر سیاسی روز را تحت عنوان "نیمه پنهان" اداره می‌کند، که زیر نظارت مستقیم سازمان امنیت می‌باشد و کارش پخش اخبار جعلی، شایعات بی‌اساس و اطلاعات وارونه است).

شاه سیاه بسختی بیمار و در حال مرگ است. و به احتمال زیاد تا پایان سال جاری دار فانی را وداع خواهد کرد. جنگ قدرتی که در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری اخیر شاهد آن هستیم دقیقاً بر سر همین موضوع است؛ اینکه چه کسی به جای آیت‌الله سید علی‌خامنه‌ای بایستی ولی‌فقیه، و در نتیجه حاکم بیکه تاز در ایران شود.

جناح آیت‌الله رفسنجانی بخوبی میداند که اگر این مسابقه و این آخرین نبرد را نه برد، برای همیشه باید صحنه قدرت سیاسی ایران را ترک کند. ولی اگر آنها موفق بشوند یک نفر از صفوف خودشان را رهبر و ولی‌فقیه بکنند، میتوانند - اگر حوادث پیش بینی‌نشده‌ای رخ ندهد - سالیان متمادی، حاکم بلا منازع در صحنه سیاست ایران باشند.

جناح شاه سیاه از حدود ۴ سال پیش، عمدتاً برنده مسابقات و مقابلات در صفحه شطرنج سیاست ایران بوده است. آیت‌الله خامنه‌ای، در مقام رهبری، در قیامت فرمانده کل قوا و در لباس ولی‌فقیه، میتواند دولت را عزل کند، مجلس را ملغی نماید، اعضای شورای نگهبان را بالاترین مرجع قدرت بعد از "مقام رهبری" در جمهوری اسلامی است، نیمی را انتخاب و نیم دیگر را تایید و یا رد کند. مقام رهبری، با در دست داشتن تمام ارگانه‌های قدرت، میتواند تمام تصمیم‌گیری‌های رئیس جمهور و دولت او را ملغی کند. ولی‌فقیه در جمهوری اسلامی قادر متعال و حاکم مطلق بر جان و مال مردم و سرزمین ایران است. اوست که حرف اول و حرف آخر را می‌زند. روی حرف ولی‌فقیه حرفی نیست. او میتواند فتوا بدهد. روی تصمیم او، تصمیم دیگری نیست. تصمیم و اراده او قابل تغییر نیست، مگر خود او آنرا تغییر بدهد. نامزدهای انتخاباتی را او میتواند تایید و یا رد کند. نتایج انتخاباتی را ایشان تایید و یا رد کند. بنابراین، اعتراض بر اینکه چرا آیت‌الله خامنه‌ای برنده انتخابات ریاست جمهوری را، آقای احمدی نژاد اعلام کرده است؛ نه وارد است و نه جای شگفتی دارد. بر روی حرف ولی‌فقیه، هیچ کس و هیچ قدرتی نمیتواند حرفی بزند. و این را تمام سردمداران جناح آیت‌الله رفسنجانی به خوبی میدانند، اما خود را به تا آگاهی می‌زنند. در واقع آنها کارزار انتخابات ریاست جمهوری را بهانه و وسیله‌ای برای جنگ قدرت و دستیابی به ولایت فقیه و جانشینی آیت‌الله خامنه‌ای قرار داده‌اند.

مردم ایران هم دقیقاً میدانند که در جمهوری اسلامی، ولی‌فقیه قادر مطلق است و جز اختیارات اوست که رئیس جمهور را تایید و یا رد کند و نتایج انتخابات را وارونه جلوه دهد. و مردم هم بدرستی، تقلب در انتخابات

ریاست جمهوری را بهانه‌ای قرارداده اند تا بتوانند این جنبش توده‌ای عظیم را برای براندازی حکومت جمهوری اسلامی برپا بدارند.

از بیست سال پیش بدین طرف، مواضع قدرت جناح شاه سفید مرورهرچه ضعیف تر شده است. در تمام دوران هشت ساله ریاست جمهوری آیت‌الله رفسنجانی و همچنین دوران هشت ساله ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ی، جناح شاه سفید تلاش‌های زیادی کرد که مواضع خود را در ارگان‌های حکومتی تقویت کند. ولی‌شاه سپاه همواره در نقش ولی‌فقیه، بازدارنده رسوخ و نفوذ آنها در این نهادها قدرت حکومتی بود. بنابراین نفوذ سیاسی جناح آیت‌الله رفسنجانی در این نهادها بسیار مهم قدرت مثل سپاه پاسداران، بسیج، شورای نگهبان و ستاد رهبری تقریباً هیچ، و در سازمان اطلاعات، و در نیروهای مسلح سه‌گانه محدود است. و این علیرغم آنست که جناح شاه سفید ۱۶ سال از این بیست سال را در صحنه قدرت سیاسی حضور فعال داشته است. تا قبل از این بیست سال، یعنی در طی ۱۰ ساله اول استقرار جمهوری اسلامی در ایران، یعنی در طی دورانی که آیت‌الله خمینی ولی‌فقیه بود، آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله رفسنجانی (البته هر دو نفر آنها در آن زمان هنوز حجت الاسلام بودند) با یکدیگر همسنگر و در یک طرف صفحه شطرنج سیاست ایران بازی میکردند و رقیبان آنها، در طرف دیگر صفحه، کسانی مثل آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله منتظری، حجت الاسلام احمد خمینی و.... بودند که بمرور آنها را یا کشتند و یا از دور خارج کردند.

در بیست سال پیش، آیت‌الله خامنه‌ای، براساس یک توافق پنهانی و به کمک آیت‌الله رفسنجانی، ولی‌فقیه و جانشین آیت‌الله خمینی میشود و تنها بد ناشی شاه سفید آن بود که غیر سید زاده شده است، وگرنه امکان نداشت که به شاه سپاه اجازه بدهد که ولی‌فقیه بشود. چهار سال پیش هم در انتخابات ریاست جمهوری، تقلب‌های علنی و گسترده‌ای انجام گرفته بود و مساله تا آنجایی پیش رفت، که آیت‌الله رفسنجانی بعنوان رقیب انتخاباتی آقای احمدی نژاد بخاطر آنکه مورد موج حملات و اتهامات اخلاقی از طرف عوامل آیت‌الله خامنه‌ای قرار گرفته بود، اعلام کرد که از آنها "به دادگاه عدل الهی" شکایت خواهد برد، چرا که میدانست که اگر شکایت به وزیر شاه سپاه (آیت‌الله شاهرودی، رئیس قوه قضاییه) ببرد، کار به جایی نخواهد برد. و بنابراین قائله در همتاجا ختم شد. چرا که ۴ سال پیش، مساله جانشینی ولی‌فقیه در دستور کار نبود.

ولی‌این‌بار، مساله مرگ و زندگی برای هر دو جناح در میان است. آن جناح که موفق شود که برای آیت‌الله خامنه‌ای جانشین تعیین کند، برنده انحصاری قدرت حکومتی در رژیم جمهوری اسلامی خواهد بود. نگرانی شدید جناح آیت‌الله رفسنجانی آنست که آیت‌الله العظمی سیدعلی سیستانی که مرجع تقلید بخش زیادی از شیعیان است و در نجف زندگی میکند، فتوا صادر کند و آیت‌الله شاهرودی و یا آیت‌الله جنتی (که البته با توجه به اینکه ایشان ۸۳ سال از عمرش می‌گذرد، کاندید خوبی نمیتواند باشد. ولی هیچ هم بعید نیست که آیت‌الله جنتی در طی این چند سالی که از عمرش باقی است، ولی‌فقیه بشود برای آنکه بتوانند مجتبی خامنه‌ای را در طی این مدت به درجه آیت‌اللهی نایل کنند، تا او بتواند ولایت فقیه را به ارت ببرد. احتمالاً، الگوی "مقام رهبری"، کره شمالی است. چرا که در این کشور، "رهبریت" موروثی است. وگرنه سوریه و مصر نمیتواند مد نظر ایشان باشد، چرا که در این کشورها "ریاست جمهوری" موروثی است.) و یا آیت‌الله مصباح یزدی را بعنوان ولی‌فقیه اعلام کند. و از آنجا که چند روز پس انتخابات، آیت‌الله العظمی صناعی (که مرجع تقلید بخش دیگری از شیعیان می‌باشد و از جناح آیت‌الله رفسنجانی حمایت میکند، در طی بیانیهای انتخاباتی را باطل شمرد و ضرب و شتم، دستگیری و تلفات جانی "مردم مسلمان ایران" را محکوم نمود، هیچ بعید بنظر نمیرسد که آیت‌الله العظمی سیستانی (حال چه به دلخواه و یا اینکه او را مجبور کنند) چنین فتوایی را صادر کند.

که البته امیدواریم کار به آنجاها نکشد و مردم ایران تا آن زمان بساط جمهوری اسلامی را برچیده باشد.

اینبار مساله بقدری جدی است که آیت‌الله رفسنجانی، چند روز قبل از انجام انتخابات، در طریک نامه سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای به ایشان هشدار میدهد که اگر کوچکترین اقدامی در تقلب در انتخابات بشود، بی‌توجهی به خواست مردم است. و یا اگر ایشان از نیروهای انتظامی برای سرکوب خواست مردم استفاده کند، و یا اگر تلاش در از میان بردن بنیانگزاران انقلاب کند، عواقب هر کدام از این تصمیمگیری‌ها متوجه خود ایشان خواهد شد.

اینکه ولی‌فقیه تن به برگزاری انتخابات فرمایشی میدهد، الزاماً نه برای فریب مردم است، بلکه بیشتر برای آنست که زورمندی و هژمونی خود را

در عمل، هم به مردم و هم به حریفان داخلی و خارجی خود نشان دهد. بوکسری که فقط شعار میدهد، هیچکس او را جدی نمیگیرد. او باید در رینگ بوکس، زور خود را در معرض تماشای جها نیان بگذارد که هم به قدرت‌های خارجی و هم به حریفان داخلی و هم به مردم تحت سرکوب و اختناق، نشان دهد که هنوز میتواند و کماکان جناح مسلط است.

تفاوت صفحه شطرنج سیاسی جمهوری اسلامی با صفحه شطرنج واقعی‌انست که اگر در این دومی امکان انتخاب میلیونها حرکتها مختلف وجود دارد، برای حریف‌های متخاصم صفحه شطرنج سیاست جمهوری اسلامی، فقط دو راه بیشتر برای انتخاب برایشان باقی‌مانده است: مردن و یا ماندن، جای او، و یا جای من. اینبار دیگر، درگیری‌های این دو جناح بصورت مساوی خاتمه پیدا نمیکند. دیگر امکان ادامه بازی مسالمت‌آمیز میان این دو جناح قدرت در ایران، باقی‌مانده است. و این آرامش ظاهری کنونی، آرامش فریبنده قبل از طوفان است. بمحض مرگ آیت‌الله خامنه‌ای، درگیری رویا روی قهرآمیز میان آنها آغاز خواهد شد. و این درست زمانی است که مردم آزادیخواه ایران بایستی فرصت را غنیمت شمرده و بساط ظلم و بیداد و نکبت سی‌ساله حکومت ضد بشری جمهوری اسلامی را برچینند.

اکنون، جناح آیت‌الله رفسنجانی در موضع ضعف قرار دارد و جناح آیت‌الله خامنه‌ای نیز در ذهن مردم رسوا و بی اعتبار تر از گذشته و به کلام دیگر، طلسم قدرقدرتی او شکسته شده است. و این بهترین شرایطی است که مردم آزاده و شرافتمند ایران بایستی از آن به بهترین وجهی استفاده نموده و بساط استبداد و بیدادگری سی‌ساله جمهوری اسلامی را یکبار برای همیشه براندازد. تضعیف محسوس حکومت ولایت فقیه و جنبش ضداستبدادی کنونی مردم ایران و مرگ قریب‌الوقوع آیت‌الله خامنه‌ای، یک فرصت استثنایی تاریخی برای مردم آزادیخواه ایران فراهم آورده است که هرگز نبایستی از دست داده شود.

این روزها، ما مردم ایران، در شرایط بسیار حساس مبارزاتی بسر می‌بریم. و دقیقاً ما باید در چنین شرایطی، بسیار هشیار باشیم که یک بار دیگر دچار یک نقشه شوم و فریبکارانه دیگری مشابه آنکه در سی‌سال پیش قدرتهای بزرگ بر ما مردم ایران تحمیل کردند، نشویم. بدین منظور که، در اوائل مهر ماه ۱۳۵۷، قدرتهای بزرگ تصمیم گرفتند که یک روحانی تبعیدی گمنام را که تا آنروز بخش بسیار محدودی از جامعه ایران با او و نام او آشنا بود، از نجف به پاریس منتقل کنند تا در طی کمتر از ۴ ماه با کمک بسیج همگانی رسانه‌های گروهی جهانی، از او ستاره‌ای بسازند و رهبری جنبشی را که در ابتدا، ایدای ویژگی‌اسلامی نداشت، به او تفویض کنند و سرانجام پس از یک نشست نهایی محرمانه در گوادلپ که جزیره‌ای ایست متعلق به فرانسه و در دریای کارائیب قرار دارد، در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۷۹، یعنی در فاصله‌ای کمتر از ۶ هفته قبل از پرواز آیت‌الله خمینی از پاریس به تهران، تصمیم میگیرند که "شاهنشاه آریامهر برود و امام خمینی در آید". البته در نشست گوادلپ، چین و روسیه یعنی اتحاد جماهیر شوروی آنروز شرکت نداشتند. ما مردم ایران در این شرایط حساس، بایستی بسیار هشیار باشیم که نکند که اینبار هم همانند بار گذشته، قدرتهای بزرگ موفق شوند که، ستاره دیگری از میان این تبعیدیان بسازند و به عنوان رهبر جنبش به ما قالب کنند. ما مردم ایران، در این شرایط حساس، در این مرحله از جنبش ضد استبدادی نیازی به رهبر نداریم. چرا که رهبران در میان ما هستند. رهبران، خود ما هستیم. هر کدام از ما میتوانیم رهبر خود و دیگران باشیم. راه بر ما، همان هدف ما ست. و هدف ما، آزادی و پاشیدن بساط حکومت ضدبشری جمهوری اسلامی است.

در این مرحله از حرکتها توده ای، جنبش ضد استبدادی کنونی بایستی همانند یک ارکستر سمفونی عمل کند. در ارکستر سمفونی‌ها، رهبر همواره نقش کمی‌دارد. در واقع تمام اعضا ارکستر، خودشان میتوانند آن آهنگی را که از قبل تصمیم به اجرای آن گرفته اند، از روی نت بنوازند و رهبر ارکستر برای آنست که اگر حواس یکی از نوازندگان برای لحظه‌ای از روی نت پرت شد، به دست رهبر نگاه کند تا خارج نوازند. در این مرحله از جنبش ضد استبدادی هم، مردم ایران میدانند که چه آهنگی بایستی نواخته شود. از قبل توافق کرده ایم که چه آهنگی را اجرا کنیم. اثری که باید اجرا شود، برای همه ما بخوبی آشناست: آزادی و دمکراسی.

همه ما، نت آن را در پیش رویمان داریم. برای همه اعضا ارکستر، یعنی همه مردم آزادیخواه ایران، آهنگی که بایستی اجرا شود، بسیار آشناست. در مراحل مقدماتی جنبش‌های خودجوش ضد دیکتاتوری، آنچنان نیازی به رهبر نیست. اگر کسی از اعضا، احیانا خارج از نت نواخت، بقیه مردم او را به راه خواهند آورد. بخش زیادی از ما، حتی

نیازی به نت هم نداریم، آترا از حفظ هستیم و بنابراین میتوانیم به آن بخش از کسانی که هنوز آترا نیاموخته اند و یا نت خود را گم کرده‌اند، یاد بدهیم و یا یک نسخه از این نت مشترک را در اختیارشان بگذاریم. پس بنابراین، بیهوده در جستجوی رهبر نباشیم. اگر در این مرحله از جنبش، در جستجوی رهبر و یا ستاد رهبری باشیم، خطر آنکه جنبش آزادیخواهانه مردم به بیراهه و یا کجراه رود، بسیار زیاد است. ما همه افراد متفاوتی هستیم، چه از نظر شکل و قیافه و قامت، و چه از نظر فکر و سلیقه و مرام. ولی همه ما میتوانیم. اگر اراده کنیم- مشترکا و هماهنگ با همدیگر آنگاه آزادی و دموکراسی را متحداً اجرا کنیم.

میدانیم که حکومت‌های زور و ظلم، همیشگی و جاودانی نیستند. در طول تاریخ تمدن بشری، نمونه‌های بسیاری از حکومت‌های زور و ستم را سراغ داریم که یا به نیروی توده‌های مردم و یا در اثر درگیری‌های داخلی دستگاه حکومتی و یا هر دو این عوامل، از میان رفته و ساقط شده‌اند. میدانیم که حتی بزرگترین امپراطوری‌های طول تاریخ هم، در اثر همین اختلافات و درگیری‌های درونی دستگاه حکومتی، و ظلم و زور گسترده عوامل سرکوب آنها، منقرض شده‌اند. امپراطوری روم و امپراطوری ساسانی، نمونه‌های تاریخی و کلاسیک این پدیده هستند که آن اولی در اثر اختلافات درونی، و آن دومی بخاطر ظلم و اختناق موبدان زرتشتی بر مردم ایران، دستگاه حکومتی آنها از درون پاشید. اوضاع سیاسی، اجتماعی امروز ایران هم، شباهت‌های بسیار زیادی با اواخر دوران ساسانی دارد. ایرانیان آنروز چنان تحت ظلم و فشار موبدان بودند که اعراب متجاوز را بصورت ناجیان خود میدیدند، ولی آنقدر زمانی نگذشت که پی بردند که فقط یک استبداد مذهبی جای خود را به استبداد مذهبی دیگری داده‌است. امروز هم شاید برخی از مردم ایران، کسانی را که تفاوت‌های آنچنانی با حکومت جمهوری اسلامی ندارند را، به عنوان ناجیان مردم ایران و ایران زمین ببینند، ولی تاریخ بما پند داده است که ساسانیان و موبدان ستمگر آنها رفتند، ولی در عوض، ایران و مردم ایران دچار یک فاجعه ۱۴۰۰ ساله‌ای شدند که هنوز هم ادامه دارد. مردم مبارز و آزادیخواه ایران بزودی بساط ظلم و زور جمهوری اسلامی را بر خواهد چید، ولی هشیار باشیم که ظالمان و زورگویان دیگری در لباس ناجیان، مردم ایران و ایران زمین را دچار فاجعه دیگری نکنند.

بایستی بیاد داشته باشیم که قدرت‌های بزرگ دنیای امروز مثل ایالت متحده آمریکا، روسیه، بریتانیا، فرانسه، چین و اتحادیه اروپایی حداقل در یک مورد با همدیگر توافق نظر دارند: که ایران همواره در حالت عقب ماندگی نگاه داشته شود. و در بهترین حالتی که ایران میتواند در بیشترین درجه عقب ماندگی قرار گیرد، ادامه سیاست تشنج در کشور و وجود یک حکومت تشنج‌آفرین در آن است. یک ایران آزاد، مستقل و دموکراتیک توازن سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک منطقه را بهم میزند و با لطیع این بسود آنها نیست. جناح آیت‌الله خامنه‌ای خواهان ادامه سیاست تشنج در ایران است. و این در راستای منافع این قدرت‌ها است. در یک ایران آزاد، مستقل و دموکراتیک، اگر نگوییم همه، بلکه بخش زیادی از میلیون‌ها کارشناس و متخصص ایرانی در زمینه‌های گوناگون، چه نسل اول و چه نسل دوم، که در خارج کار و زندگی میکنند، به ایران باز میگردند. و این ظرفیت رشد و ترقی اجتماعی-اقتصادی کشور را بشدت افزایش میدهد. و این طبیعتاً، توازن سیاسی، اقتصادی و استراتژیک منطقه خاورمیانه را به ضرر قدرت‌های بزرگ و متحدین آنها شامل اسرائیل، ترکیه، جمهوری‌های جنوبی سابق شوروی و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، تغییر میدهد.

واقعیت آنست که در دوپست سال اخیر، هیچ دولتی در ایران، بجز در چند دوره کوتاه، نتوانسته است بدون نفوذ و حمایت قدرت‌های خارجی (یعنی عمدتاً، روسیه، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا)، حکومت کند. بنابراین، شاید این آخرین فرصتی باشد که برای ما مردم آزادیخواه ایران باقی مانده است، که در طی این مبارزات ضد استبدادی کنونی، بتوانیم به اهدافی که خود یعنی آزادی، استقلال و دموکراسی دست یابیم. اگر موفق نشویم که از این آخرین فرصت برای سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی استفاده کنیم، خطر آنکه "طالبان"ها و "القاعده"های ایرانی به رهبری و ولایت فقیهی آیت‌الله مصباح بزدی قدرت حکومتی را بمرور در ایران تصاحب کنند، بسیار زیاد است.

از پس از جنگ جهانی دوم بدین طرف، این سومین باریست که مردم برای کسب آزادی، استقلال و برقراری دموکراسی در ایران بیا میجینند. بار اول، در حدود ۶۰ سال پیش، در تجربه اول جنبش ضداستعماری-ضد استبدادی مردم ایران، دولت ملی ما را برداشتند و حکومت کودتا را بجای آن نشاندند، مشروطیت را بردند و سلطنت مطلقه جایش آوردند. مردم در تلاش خود برای کسب استقلال، آزادی و دموکراسی شکست خورد. بار

دوم، در حدود سی سال پیش، در تجربه دوم جنبش ضد امپریالیستی-ضد استبدادی مردم ایران، "شاه ملت" را بردند و "امام امت" جای آن آوردند. سلطنت موروثی را بردند و ولایت فقیه برای مردم ایران به ارمغان آوردند. و مردم ایران، یکبار دیگر در تلاش خود برای کسب استقلال، آزادی و دموکراسی شکست خورد. اما اینبار، در این تجربه سوم، دیگر شکستی وجود نخواهد داشت. به موارد زیر میتوان به عنوان دلایلی در اثبات اینکه اینبار شکست نخواهیم خورد را اشاره کرد:

۱- هم در تجربه اول و هم در تجربه دوم، روحانیت ایران مداخله و دست داشت. ولی اینبار روحانیت در مقابل مردم ایران است.

۲- در هر دو تجربه گذشته، آگاهی سیاسی، فقط محدود به بخش کوچکی از جامعه میشد. ولی اینبار گسترش آگاهی سیاسی فراگیر و تقریباً تمام سطوح جامعه را در بر گرفته است.

۳- در دو جنبش گذشته، نقش و شرکت زنان و جوانان محدود بود. ولی اینبار زنان و جوانان مبارز ایرانی نقش پیشتاز دارند. در هر حرکت اجتماعی که زنان حضور و شرکت فعال دارند، آن جنبش هرگز شکست نخواهد خورد.

در هر دو تجربه گذشته، نفوذ و مداخله بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در شکست مردم و عدم کسب استقلال، دموکراسی و آزادی آنها نقش تعیین کننده داشته است. امروز هم همان قدرت‌های بزرگ در کمین هستند و به تعداد آنها نیز اضافه شده است. اما اینبار دیگر، به دلایلی که در بالا به آنها اشاره شد، نخواهد توانست باعث شکست مردم ایران بشوند.

میدانیم که اکثر کشورهای دنیا، عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم بدین طرف، در پنهان، توسط سازمان‌های اطلاعات و امنیت آنها اداره میشود. و بسیاری از این سازمان‌ها در سطح بین‌المللی با همدیگر همکاری‌های گسترده‌ای دارند. و این همکاری‌ها در چارچوب منافع ملی و ملاحظات سیاسی، نظامی، اقتصادی و استراتژیک منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی تنظیم و اجرا میشود.

این سازمان‌ها در بیشتر کشورهای دنیا، حافظ نظام موجود و شالوده ملی کشور خود، قطع نظر از سیستم حکومتی آن کشور، میباشند. نقش این سازمان‌ها چندان ربطی به آنکه نظام موجود سرمایه داری است و یا سوسیالیستی است، و یا آنکه نوع حکومت سیاسی آن، دموکراسی است یا دیکتاتوری، سلطنتی است یا جمهوری ندارد. آنها در بسیاری از موارد دولت در دولت و حکومت در حکومت هستند، و بوقت بروز بحران، ماورأ دولت انتخابی و یا دولت انتصابی عمل میکنند. جان کندی، رئیس جمهور آمریکا کشته میشود، ولی شیرازه جامعه ایالات متحده آمریکا از هم نمی‌پاشد. اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی رفت، روسیه کاپیتالیستی جایش آمد. گریچاف رفت، یلتسین جایش آمد. او هم رفت و پوتین پس از او جانشینش شد. اما آب از آب تکان نخورد و شیرازه جامعه از هم نیفتاد. شاه رفت، شاهپور بختیار آمد. او نیز رفت و ولی فقیه آمد. تمام این تغییرات انجام شد، ولی شیرازه جامعه از هم نیفتاد. اما در گذشته، اگر در کشوری انقلاب میشد، و یا شاه یک مملکت کشته میشد، شیرازه آن جامعه بهم میریخت.

سازمان‌های اطلاعاتی قدرت‌های بزرگ غربی، معمولاً یک فرد مورد اطمینان خود را که نقش کلیدی دارد، در کشورهای تحت نفوذ خود تعیین میکنند که در هنگام شرایط بحرانی، در ارتباط مستقیم با آنها، اقدامات لازم را انجام دهد. این فرد حتماً بایستی نقش کلیدی در دستگاه حکومتی داشته و نزدیکترین فرد به شخص اول مملکت (شاه، رئیس جمهور، رهبر، و یا هر نام دیگری که دارد) باشد.

در مورد قدرت‌های بزرگ، فردی که کلید اتمی، اسرار حساس مملکتی، اسرار نظامی، اقتصادی و استراتژیک را حفظ میکند، معمولاً شخص اول سازمان اطلاعات و امنیت آن کشور است. مثلاً ما امروز میدانیم که نام آن مهره کلیدی دستگاه حکومتی ایالات متحده آمریکا در زمان قتل کندی چه کسی بود: ژنرال ادگار هوور که در سال ۱۹۷۳ دار فانی را وداع گفت. فکر نمیکنم تعداد زیادی بدانند که جانشین او از آن تاریخ بیعد چه کسی است. و همچنین، ما امروز نام آن شخصی را که کلید اتمی، اسرار حساس مملکتی، اسرار نظامی، اقتصادی و استراتژیک روسیه را پس از سقوط شوروی حفظ کرد تا نظام از هم نیفتاد، میشناسیم: ژنرال ولادیمیر پوتین، که کماکان خود او این نقش را ایفا میکند.

امروز ما، نام آن فرد مورد اعتماد قدرت‌های غربی در زمان شاه را میدانیم: تیمسار حسین فردوست. او مسئول حفظ اسرار مدنی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک ایران بود. او پس از آنکه نقش و وظیفه خود را، مبنی بر جابجایی مهره‌ها و از بین بردن اسرار مهم و تحویل دادن قدرت به سردمداران جدید، انجام داد و پس از آنکه دیگر تبدیل به

مهره سوخته‌ای شده بود، او را از میان بردند. تیمسار فردوست نزدیکترین فرد به شاه (البته بغیر از اعضای خانواده‌اش) از زمان کودکی تا خروج او از ایران، بود. او مسئول مستقیم امنیت و کنترل شاه و اینکه او احیانا خارج از خط عمل نکند. ما امروز به یقین نمیدانیم که جانشین تیمسار فردوست چه کسی است. حدس نگارنده بر روی "سردار محسن رفیق‌دوست" دور میزند. او نزدیکترین فرد به آیت‌الله خمینی (البته بغیر از اعضای خانواده‌اش) پس از ورود او به ایران تا زمان مرگ اوست. او هنگام ورود آیت‌الله به ایران در نقش راننده او، مسئولیت جان او را به عهده داشت. او مسئول مستقیم امنیت و کنترل آیت‌الله و اینکه او احیانا خارج از خط عمل نکند. در تمام دوران ده سال حکومت آیت‌الله، فرمانده سپاه پاسداران بود. و در طی جنگ ایران و عراق، نقش اصلی را در معاملات محرمانه بین‌المللی خرید و فروش تسلیحات انجام میداد. سردار رفیق‌دوست همچنین مسئول مستقیم مذاکرات و توافقات پنهانی آیت‌الله با رولاند ریگان، رئیس‌جمهور وقت آمریکا است، که با آیت‌الله خمینی هم‌دوره بود. از جمله این توافقات پنهانی، آن بود که آیت‌الله تعهد می‌کند که گروه‌گانه‌های آمریکایی تا قبل از ادای سوگند ریاست جمهوری رولاند ریگان آزاد نشوند. در واقع، اصل این توافق بر پایه یک بده بستان استوار بود. بدین معنی که حزب جمهوریخواه آمریکا با استفاده از مسئله گروگانها و عدم آزادی آنها در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر، باعث شکست انتخاباتی او شود و در عوض آنها هم، همه جانیه از آیت‌الله در ایران حمایت کنند. بنابراین می‌بینیم که پایه سیاست تشنج‌آفرینی از همان زمان در ایران گذارده شد. و امروز سردار رفیق‌دوست، بعنوان "مقام امنیتی"، رئیس بنیاد مستضعفان (همان بنیاد پهلوی سابق)، که امروز دومین قدرت اقتصادی ایران بعد از شرکت ملی نفت است)، رئیس بنیاد چابازان (که امروز سومین قدرت اقتصادی ایران است) و رئیس بنیاد نور (که امروز چهارمین قدرت اقتصادی ایران است)، چهره پنهان دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی است. پس از مرگ ولی فقیه کبیر، سردار رفیق‌دوست وارد هیچ درگیری جناح‌های مختلف حکومتی نمی‌شود و کماکان بدور از معرکه و نایبدا است. اگر قدرت سیاسی بعدی، بدست مردم ایران نیفتد - که امیدواریم چنین نشود - و بدست کسان دیگری که در خط نظام جهانی عمل میکنند بیفتد، آیا عمل سردار رفیق‌دوست است که بایستی همانند تیمسار فردوست، وظیفه او را انجام دهد؟ یک ضرب‌المثل فرانسوی می‌گوید آن‌که زنده می‌مانند، خواهند دید.

بنابراین با توجه به نکاتی که اشاره رفت، کاملا بدیهی است که سازمانهای امنیت کشورهای روسیه و اسرائیل همکاری‌های گسترده‌ای را با سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی - بخاطر مهم‌جهت بودن منافع و مصالح سیاسی، اقتصادی و استراتژیک منطقه‌ای خود - در زمینه ادامه تشنج، و ادامه حیات و بقا جمهوری اسلامی به ویژه جناح آیت‌الله خامنه‌ای، و سرکوب جنبش آزادیخواهی مردم، انجام میدهند.

و بریتانیا نیز در ارتباط با سیاست جهانی خود همواره دوگانه عمل می‌کند. از طرفی، بعنوان یکی از اعضا مهم اتحادیه اروپایی اعمال نفوذ می‌کند، ولی از سوی دیگر، در بسیاری از موارد، خود را مجزا از آن میداند و راسا اقدام می‌کند. بریتانیا، در دویست سال اخیر، سیاست‌هایی را که در مورد ایران اتخاذ کرده است، در بسیاری از موارد با سیاست‌های روسیه (در هر سه دوران خود؛ روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی، روسیه امروزی) همخوانی و همگونی داشته است. بنابراین به احتمال قریب به یقین، اینبار نیز سیاست بریتانیا با منافع و ملاحظات منطقه‌ای روسیه همخوانی دارد و در پنهان و بدور از چشم و گوش کشورهای دیگر، سازمان اطلاعاتی بریتانیا "MI6" همراه و همگام با سازمان‌های امنیتی روسیه و اسرائیل در ادامه سیاست تشنج در ایران و سرکوبی مبارزات آزادیخواهانه مردم، با سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی، همکاری‌های گسترده‌ای انجام میدهند.

البته قریب این قشقرق و جنجال اخیر جناح آیت‌الله خامنه‌ای با بریتانیا را نباید خورد، چرا که این موضوع بیشتر جنبه دعوی شخصی میان خانواده ایشان با انگلیسی‌ها است و گویا اختلاف بر سر آنست که دولت انگلیس، حساب بانکی متعلق به این خانواده را با یک موجودی هنگفت، مسدود کرده است.

از جمله دلایلی که دال بر اثبات این ادعا که روسیه خواستار بقای جمهوری اسلامی و ادامه سیاست تشنج به رهبری جناح آیت‌الله خامنه‌ای هست، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- وقتی جمهوری تولیدی نفت و گاز ایران در همان حد محدود خود باقی‌میمانند، و روسیه میتواند حداقل در زمینه فروش گاز در بازارهای بین‌المللی رقیب جدی نداشته باشد.

۲- وقتی جمهوری اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، فروش تسلیحات نظامی از طرف روسیه به ایران از نظر سیاسی توجیه، و نیز حجم فروش افزایش پیدا می‌کند، و در نتیجه کارخانه‌جات اسلحه سازی روسیه رونق یافته و بدین سن میتواند رقابت تسلیحاتی اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، تحریمها کماکان ادامه پیدا می‌کند و در نتیجه، ظرفیت با NATO را دوباره بازسازی کند.

۳- وقتی جمهوری اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، روسیه به بهانه دفاع از منافع سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک خود به ایران نزدیکتر میشود و در نتیجه، نفوذ و هژمونی او در منطقه نیز افزایش پیدا می‌کند.

از جمله دلایلی که دال بر اثبات این ادعا که اسرائیل خواستار بقای جمهوری اسلامی و ادامه سیاست تشنج به رهبری جناح آیت‌الله خامنه‌ای هست، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- وقتی جمهوری اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، اسرائیل میتواند توجیه‌ی داشته باشد تا به سیاست تهاجمی خود ادامه بدهد و به بهانه خطر "تروریسم اسلامی"، حمایت افکار عمومی جهان را با خود داشته باشد.

۲- وقتی جمهوری اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، اسرائیل میتواند توجیه‌ی داشته باشد که باز به سیاست شهرک سازی خود در مناطق اشغالی کماکان ادامه بدهد و طرح تاسیس دولت مستقل فلسطین را باز هم به عقب بیندازد.

۳- وقتی جمهوری اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، اسرائیل میتواند به عنوان تنها قدرت منطقه، کماکان هژمونی خود را حفظ کند و خواست‌های و منافع سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک خود را با دست باز در منطقه اعمال کند.

از جمله دلایلی که دال بر اثبات این ادعا که بریتانیا خواستار بقای جمهوری اسلامی و ادامه سیاست تشنج به رهبری جناح آیت‌الله خامنه‌ای هست، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- بریتانیا در بسیاری از کشورهای منطقه، مثل امارات متحده عربی، قطر، بحرین، کویت، عمان و... منافع عظیم اقتصادی، سیاسی، نظامی و استراتژیک دارد. وقتی جمهوری اسلامی به سیاست تشنج خود ادامه بدهد، بریتانیا میتواند به عنوان قدرت حاکم در این کشورها، کماکان هژمونی خود را حفظ کند ولی با از میان رفتن سیاست تشنج، این هژمونی میتواند از طرف دیگران به خطر بیفتد.

۲- بریتانیا در رقابت با ایالت متحده آمریکا، خواهان ادامه حضور و نفوذ هرچه بیشتر خود در منطقه است. حضور و نفوذ روزافزون ایالت متحده آمریکا در منطقه، بریتانیا را در عین حالیکه با آمریکا، متحد، هم پیمان و یار دیرین است، وادار می‌کند که اقداماتی در جهت منافع و مصالح خود در منطقه انجام دهد که آنها الزاما و همواره با سیاست جاری ایالت متحده، همخوانی ندارد. سیاست کنونی آمریکا در ارتباط با ایران، سیاست آرامش است (که این را در جلوتر توضیح خواهیم داد). منافع اقتصادی و استراتژیک بریتانیا در منطقه با برقراری سیاست آرامش تامین نمی‌شود. بنابراین بریتانیا تمام تلاشش را بکار می‌گیرد تا سیاست تشنج در ایران ادامه داشته باشد.

۳- بریتانیا برای آنکه در زمینه نظامی از همقطاران خود عقب نماند، بایستی در مسابقات تسلیحاتی بین‌المللی و درگیری‌های نظامی شرکت داشته باشد. واقعیت آن است که فقط سه قدرت بزرگ در دنیا وجود دارد که قادر است در مدت زمان کمتر از ۴۸ ساعت، سی‌هزار ارتش مسلح به تمام ابزار نظامی مدرن، در هر کجای دنیا پیاده کند؛ ایالت متحده آمریکا، فرانسه و بریتانیا. بنابراین، چنین آمادگی نظامی، نیاز به تمرینات و هزینه‌های سنگین مالی و جانی دارد. ایالت متحده، تمرینات خود را در عراق و افغانستان انجام داده و کماکان میدهد و هزینه‌های سنگین مالی و جانی آنرا هم می‌پردازد. فرانسه هم عمده تمرینات خود را در پایگاه‌های نظامی خود در اقیانوس آرام انجام میدهد. و گاه‌گذاری هم در تمرینات NATO شرکت می‌کند. بریتانیا هم نیز، هم خواستار است و هم نیاز آنرا می‌بیند که در تمرینات شرکت کند، ولی نه قادر است و نه مایل که هزینه‌های سنگین مالی و جانی آنرا بپردازد. بریتانیا هم، هر از گاهی در تمرینات واقعی شرکت می‌کند. کمااینکه در عراق حضور طولانی و گسترده داشت و در افغانستان نیز حضور فعال دارد. اما بریتانیا که امکانات عظیم و گسترده مالی و نظامی ایالت متحده را ندارد، بایستی راه‌های دیگری برای ادامه شرکت و حضور خود در مسابقات تسلیحاتی، پیدا کند. حمایت از و دامن‌زدن به سیاست‌های تشنج در خاور میانه و سایر مناطق حساس جهان، یکی از آنها است.

۴- یکی از خواست‌های پنهان بریتانیا، روسیه و اسرائیل در حمایت خود از ادامه سیاست تشنج بخاطر فرصت و بهانه‌ای است که امکان دارد به آنها در زمینه تجزیه تدریجی ایران بدست دهد، می‌باشد. درست همان نقشه‌ای که روسیه و انگلیس در صد سال پیش خواستار پیاده کردن آن بودند ولی بدلیل عدم توافق و تضادهای زیادی که ما بین شان بود اینکار انجام نشد.

از جمله دلالتی که دال بر اثبات این ادعا که سیاست کنونی ایالت متحده آمریکا مبنی بر بقای جمهوری اسلامی، ولی عدم ادامه سیاست تشنج می‌باشد؛ می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- ایالت متحده آمریکا، بعد از هر جنگ بزرگی، نیازمند به یک آرامش، برای تجدید قوا می‌باشد. یک بوکسر حرفه‌ای نمی‌تواند مدام و پیوسته در رینگ بوکس باشد و همیشه هم مسابقات خود را ببرد. پیش‌شرط آنکه یک بوکسر حرفه‌ای بتواند مسابقات خود را ببرد، آنست که بعد از هر مسابقه بزرگ، تجدید قوای لازم را کرده باشد. از بعد از جنگ جهانی دوم بدین طرف، این مساله را می‌توان براحتی در سیاست خارجی ایالت متحده و اقدامات نظامی او در سرتاسر جهان، مشاهده نمود. اتفاقی نیست که این دوران‌های "آرامش" در دوره‌های زمامداری روسای جمهور حزب دمکرات بوده است. چرا که حزب دمکرات ایالت متحده آمریکا عمدتاً صنایع و کارتل‌های غیر نظامی و غیر نفتی را نمایندگی می‌کند. و حزب جمهوریخواه آمریکا عمدتاً، نمایندگی صنایع و کارتل‌های نظامی و نفتی را بعهده دارد. پس جای شگفتی نیست وقتی که مشاهده میشود که جنگ‌های بزرگ، در دوره‌های ریاست جمهوری حزب جمهوریخواه اتفاق می‌افتد. بنابراین سیاست کنونی آمریکا در ارتباط با ایران، عدم حمایت از سیاست تشنج است.

۲- ایالات متحده آمریکا خواستار برقراری آرامش در عراق و تمرکز نیروها در افغانستان است. بذری را که آمریکا در طی هفت سال جنگ و با هزینه بسیار سنگین و هنگفت جانی و مالی کاشته است، حال بایستی بتواند با برقراری آرامش، محصول آنرا برداشت کند. و این امر، با ادامه سیاست تشنج در ایران، امکان پذیر نیست. استقرار سیاسی، نظامی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا در عراق مداوم و دایمی خواهد بود. برنامه استراتژیک آمریکا در منطقه خاور میانه، حضور دایمی سیاسی، نظامی، اقتصادی و همسایگی مستقیم با روسیه، چین، هندوستان و ایران است.

۳- ایالات متحده آمریکا، در ادامه سیاست آرامش خود، مایل است با جمهوری اسلامی در زمینه‌های اتمی، اقتصادی و منطقه‌ای مذاکره کند. پیش شرطی را که اتحادیه اروپایی (بغیر از بریتانیا)، روسیه و چین برای انجام این مذاکرات گذارده اند، تضمین امنیت ایران و عدم تجاوز نظامی به آنست. انجام چنین مذاکراتی و سپردن چنان ضمانتی، با حضور جناح تشنج‌آفرین در قدرت حکومتی ایران، غیر ممکن است.

فرانسه و آلمان نیز به عنوان دو قدرت بزرگ که نقش ستون فقرات و موتورهای اقتصادی- صنعتی اتحادیه اروپایی را بازی میکنند، منافع و مصالح سیاسی، اقتصادی و استراتژیک کنونی شان در آنست که جناح عدم تشنج در ایران حکومت کند. دلالت زیر می‌تواند در این راستا معتبر باشد:

۱- بخاطر وجود تحریمات گسترده بر روی ایران، بسیاری از شرکتهای اروپایی نمیتوانند مستقیماً روابط اقتصادی، صنعتی و تجاری با ایران که مهمترین بازار در خاورمیانه است را داشته باشند. با عدم ادامه سیاست تشنج در ایران، این مانع از پیش پای آنها برداشته میشود.

۲- در همین راستا، و با توجه به جاری بودن بحران عمیق اقتصادی - پولی در پیامد آن، تعطیل بسیاری از صنایع و مراکز تولیدی، و در نتیجه حجم عظیم بیکاری در کشورهای اروپایی، خواست عدم ادامه سیاست تشنج در ایران را تقویت می‌کند. با روی کار آمدن جناح عدم تشنج در ایران، زمینه سرمایه‌گذاریهای جدید باز میشود و این باعث کاهش میزان بحران در اروپا میگردد.

۳- با از میان رفتن سیاست تشنج در ایران، بهای نفت و گاز طبیعی در دنیا کاهش پیدا می‌کند. و این کمک به رشد اقتصادی و شکوفایی صنعتی آنها می‌کند. و از طرف دیگر وابستگی آنها را به نفت و گاز روسیه، که برای آنها یک موضوع حساس سیاسی است، کمتر می‌کند. نگرانی اروپایی‌ها در آنست که نکند روسیه از نفت و گازش به عنوان ابزار سیاسی و اهرم فشار استفاده کند.

چین به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی، چندان بدنبال نفوذ سیاسی در منطقه خاورمیانه نیست. آنچه که بیشتر برای چین در این منطقه جذابیت دارد، قراردادهای اقتصادی است. آنها بیشتر در پی معاملات تجاری هستند تا نفوذ سیاسی. و بر این اساس هم، خطوط سیاسی خود را تنظیم میکنند. البته ترجیح میدهند که در فضای آرام و شرایط مساعد اینکار را

انجام بدهند ولی همزمان منافعی تجاری خود را بخاطر هیچ چیز بخاطر نمی‌اندازند. برایشان نوع حکومتی را که با او وارد معاملات تجاری میشوند، هیچ اهمیتی ندارد. بعبارت دیگر، هیچ پیشیزی برای حقوق بشر قائل نیستند. کشورهای غربی لاقلاً حرفش را میزنند و ادعایش را میکنند. ولی چین نه حرفش را میزند و نه ادعایی در این مورد دارد. طبیعتاً اگر قیمت نفت و گاز طبیعی بخاطر عدم ادامه سیاست تشنج در ایران کاهش پیدا کند، بسیار خوشحال میشوند و از آن استقبال میکنند. ولی همزمان، بخاطر هیچ چیز، روابط تجاری خود را با جناح آیت‌الله خامنه‌ای و سپاه پاسداران او بخاطر نمی‌اندازند.

ما مردم آزادیخواه ایران بایستی این آمادگی روانی را در خودمان بوجود آوریم که در راه مبارزه ضداستبدادی کنونی، ده‌ها هزار نفر از ما در طی درگیری‌های خیابانی، زیر شکنجه‌های طاقت‌فرسا، کشتارهای دسته‌جمعی، سرپیختگی‌ها، زندان‌ها، و... بدست نیروهای سرکوب و آدمکشهای حکومت جمهوری اسلامی نابود خواهیم شد. و متأسفانه این بهای بسیار گرانی است که مردم آزادیخواه ایران برای کسب آزادی خود میپردازند. زیرا که رویاروی ما فقط نیروهای سرکوب ضدبشری و درنده‌خوی وطنی نیستند.

ما، مزدوران جنایتکار خارجی آنها را نیز در مقابل خود داریم. مزدورانی مثل حزب‌الله لبنان و اجیرکردگانی از برخی کشورهای اسلامی در آفریقا. سکوت کنونی اتحادیه اروپایی در رابطه با کشتارها و دستگیریهای گسترده مردم مبارز و حوادث سیاسی اخیر در ایران، بخاطر همبستگی با سیاست بریتانیا در ارتباط با خواست ادامه حکومت تشنج در ایران است. همچنین سکوت ایالات متحده آمریکا هم، از سویی بخاطر همبستگی با سیاست اسرائیل و از طرف دیگر بخاطر مسموم‌کردن فضای مذاکرات جاری تسلیحاتی با روسیه است. چنانچه قبلاً هم اشاره شد، ادامه سیاست تشنج در ایران، خواست مشترک بریتانیا، روسیه و اسرائیل است.

بنابراین بعهده تمام مبارزان و دوستان آزادی و دمکراسی در خارج از ایران - چه ایرانی و چه غیرایرانی است که از طریق بسیج محافل حقوق بشر، خواهان شکست این توطئه سکوت شوند و از مقامات دولتی کشورهای خود خواستار شوند که حکومت جمهوری اسلامی را جهت متوقف کردن دستگیریها، شکنجه‌ها و کشتارهای دسته‌جمعی مردم مبارز و آزادیخواه ایران، تحت فشارهای لازم قرار دهد.

اینکه که دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی را کالبد شکافی کردیم و تبیین شد که این ولایت فقیه است که بایستی مورد هدف باشد، و نه این جناح و یا آن جناح، نه این مهره و یا آن مهره، تا کل رژیم جمهوری اسلامی بتواند در مسیر سرنگونی قرار گیرد؛ بنابراین نکات زیر مبنایستی در دستور کار مرحله کنونی مردم مبارز ایران قرار گیرد:

۱- برای آنکه صدای آزادیخواهی مردم به گوش و چشم جهانیان برسد، بایستی تمرکز تظاهرات و میتینگ‌ها در مناطقی که سفارت خانه‌های کشورهای خارجی و یا دفتر سازمان بین‌الملل قرار دارند، باشد. ترجیحاً بایستی از سفارت خانه‌های کشورهای روسیه، بریتانیا، سوئیس (که ایالات متحده آمریکا را در ایران نمایندگی می‌کند)، فرانسه و چین خودداری کرد. چرا که اولاً میتوانیم یا مورد اتهام حکومت ولایت فقیه و یا دیگران قرار بگیریم که وابسته به این و یا آن هستیم و دوماً آنکه این قدرتهای بزرگ فقط بر اساس منافع و سیاست‌های خودشان گام بر میدارند. زیرا همانطور که در پیش اشاره شد این قدرتها، در ارتباط با مساله ایران، هر کدام به تنهایی و یا مشترکاً، بر پایه یک سری محاسبات پیچیده و چندگانه سیاسی، اقتصادی، نظامی و استراتژیک برخورد میکنند و حمایت علنی و مخفی آنها از این جناح و یا آن جناح جمهوری اسلامی بر اساس این محاسبات صورت می‌گیرد. ولی سایر کشورهای دیگر عمدتاً بر پایه منافع اقتصادی خود با مساله ایران برخورد میکنند و بر این اساس منافع، این جناح و یا آن جناح ولایت فقیه را ترجیح میدهند. و بنابراین شانس بیشتری وجود دارد که کارکنان سفارتخانه‌های این گروه از کشورها، بطور غیررسمی و پنهان صدای آزادیخواهی مردم ایران را به گوش و چشم جهانیان برسانند.

۲- امروز، جبهه نامقدس حامیان بین‌المللی حکومت جمهوری اسلامی، اتحاد نامقدس مردم را نیز با انواع گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیک، چه مردم مبارز در ایران و چه مخالفین حکومت جمهوری اسلامی در خارج از ایران را، ضروری می‌کند. بالا بردن پرچم‌های رنگارنگ و عکس‌های رهبران سیاسی و ایدئولوژیک خود را میتوانیم به بعد از سقوط حکومت جمهوری اسلامی و تاسیس مجلس مؤسسان و آنگاز کنیم (که نگارنده در ادامه این مقاله، در شماره بعدی بدان پرداخت خواهم نمود). بنابراین، همه ما از این پس، هماهنگ با یکدیگر، یکصدا و متحد، آهنگ آزادی و دمکراسی را مشترکاً و به صورت گسترده، در سرتاسر کشور و در خارج از کشور، در فرصت‌های مناسب و در روزهای مشخص تاریخی که جنبه

سمپلیک برای مردم دارند، یا دو شعار زیر، چه به صورت نوشتاری و چه به صورت گفتاری ریتمیک، هم به زبان فارسی و هم به زبان انگلیسی (جهت بازتاب آن در رسانه‌های گروهی خارجی)، اجرا خواهیم کرد.

تا بود باد حکومت جمهوری اسلامی! زنده باد آزادی و دموکراسی!

۳- در رسانه‌های گروهی خارجی همواره اعلام میشود که تاریخ و زمان حوادث قابل اثبات نیست. بنابراین، کسانی بایستی مسئولیت فیلمبرداری تظاهرات و میتینگ‌ها را با دوربین‌های حرفه‌ای که در آنها تاریخ و زمان فیلمبرداری نشان داده میشود، بعهده بگیرند. برای رعایت مسائل امنیتی، بایستی اینکار از پشت پنجره خانه‌ها، و یا از پشت‌بام‌ها و یا در ساختمانهای امنی که قابل دسترسی هستند، انجام شود و برای خبرگزاریهای خارجی هرچه سریع‌تر از طریق پست الکترونیکی ارسال شود. و آدرس تمام این خبرگزاری‌ها را می‌توان از طریق اینترنت پیدا کرد. و البته این فیلم‌ها کماکان در **You Tube** هم گذارده خواهد شد.

۴- هنگام شرکت در کلیه میتینگ‌ها و تظاهرات، تا آنجایی که امکان دارد، از ماسک‌هایی با عکس آیت‌الله خامنه‌ای استفاده شود. آن کار، هم یک اقدام امنیتی موثر است و هم، در شکل یکپارچگی دادن به تظاهرات کمک می‌کند.

۵- جهت نوعی مصونیت و برای کاهش در مقابل ضربات با سلاح‌های سرد میتونیم از ورقه‌های ایرانی در زیر لباس‌هایمان به عنوان نوعی سپر در مقابل نقاط حساس استفاده کنیم. همچنین با همراه داشتن عینک‌های مخصوص شنا و دستمال‌های نم‌دار میتونیم در مقابل گازهای اشک‌آور و گازهای فلز بهتر و بیشتر مقاومت کنیم. همچنین با به همراه داشتن دستکش میتونیم کیسول‌های گاز زاشک‌آور و گاز فلز را دوباره بطرف خود مزدوران سرکوبگر پرتاب نمود.

۶- روزی که قرار است در تظاهرات و یا میتینگ در تهران شرکت کنیم، مطلقاً از مترو نبایستی استفاده کرد. چرا که گروه‌های سرکوب حکومتی میتوانند براحتی از ورودی و خروجی‌های مترو به عنوان تله استفاده کنند و خیلی‌ها را به دام انداخته و دستگیر کنند.

۷- خانواده‌هایی که عزیزان خود را در طی درگیری‌های خیابانی و یا زیر شکنجه‌ها و یا دستگیری‌ها در تهران از دست داده و یا از وضعیتان بی اطلاع هستند، به ویژه زنان، میتوانند به عنوان یک حرکت اعتراضی، بصورت گروهی در بولوار شهزاد در مقابل دفتر سازمان ملل و یا اگر مقدور نبود، در مقابل سفارتخانه‌هایی که در قبل به آن اشاره شد، با حمل پلاکارد عکس آنها و متن‌هایی به زبان انگلیسی مبنی بر اینکه عزیزان ما کجا هستند و یا اینکه عزیزان ما را چرا کشتید، هر روز میتینگ‌هایی را انجام بدهند.

۸- این تظاهرات و میتینگ‌ها در سایر شهرهای ایران میتواند در میدان‌های مهم شهر انجام شود. و بایستی میدانی را انتخاب کرد که راه‌های جست و گریز آن راحت و قبلاً شناسایی شده باشد.

۹- بشدت توصیه میشود که از این پس، برگزاری تظاهرات و میتینگ‌های مختلف در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران نباشد. و همانطور که قبلاً هم اشاره شد، بهتر است که این حرکتها در خیابان‌های اطراف سفارت خانه‌ها باشد. میتوان دل‌پل زیر را برای توضیح این موضوع پرشمرد:
الف- خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران، دیگر مورد شناسایی کامل گروه‌های سرکوب قرار گرفته اند و در نتیجه امکان آسیب پذیری و جست و گریز در این منطقه محدود شده است.

ب- پس از برگزاری هر میتینگ و تظاہراتی، گروه‌های سرکوب جمهوری اسلامی به خوابگاه‌های دانشجویی حمله میکنند و دانشجویان را مورد ضرب و شتم و دستگیری قرار میدهند.

پ- امکان انعکاس اخبار این تظاهرات و میتینگ‌ها در سطح جهانی، از منطقه خیابان‌های اطراف دانشگاه، بسیار محدود است.

۱۰- اجرای نافرمانی مدنی جمعی در تمام سطوح. امروز شرایط بسیار مناسبی است که تلاش شود تا کارگران مراکز تولیدی حساس مثل صنایع نفت، گاز، فولاد و مس که حیات اقتصادی حکومت جمهوری اسلامی به آنها بستگی دارد و همچنین کارکنان نهادهای حساس مثل مخابرات، رادیو و تلویزیون و ... را به نافرمانی مدنی و بعد بمرور به اعتصابات کشاند. شاید هر کدام از ما، یا مستقیماً با یکی و یا چندین نفر از این افراد آشنا هستیم و یا غیر مسقیم در ارتباط با آنها قرار داریم. بطوری که خودمان را در خطر قرار ندهیم، سعی کنیم که با توضیح و افشاکاری، آنها را ابتدا به نافرمانی مدنی و سپس به اعتراض به عملکردها و رفتارهای ضد انسانی جمهوری اسلامی و پس از آن به اعتصابات بکشانیم. تا قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، زیاد شرایط سیاسی - اجتماعی اینکار فراهم نبود. اما امروز چنین شرایطی فراهم است. آنچه که ایرانیان

مبارز در خارج از کشور میتوانند در حمایت از، و همبستگی با مبارزات ضداستبدادی و آزادیخواهانه مردم در ایران انجام بدهند، بقرار زیر است:

۱- همانطور که در پیش هم اشاره شد، جنبه نامقدس حامیان بین‌المللی حکومت جمهوری اسلامی، اتحاد نامقدس مخالفین حکومت جمهوری اسلامی در خارج از ایران را نیز با گرایشات ایدئولوژیک و سیاسی مختلف، ضروری می‌کند. بالا بردن پرچم‌های رنگارنگ و عکس‌های رهبران سیاسی و ایدئولوژیک خود را میتوانیم به بعد از سقوط حکومت جمهوری اسلامی و تاسیس مجلس مؤسسان واگذار کنیم (که نگارنده در ادامه این مقاله، در شماره بعدی بدان پرداخت خواهم نمود). بنابراین، همه ما از این پس، هماهنگ با یکدیگر، یکصدا و متحد، آهنگ آزادی و دموکراسی را مشترکاً و به صورت گسترده، در سرتاسر جهان پهنایم. در هر کجایی که ایرانی و ایرانی‌دوست زندگی می‌کند، در فرصت‌های مناسب و در روزهای مشخص تاریخی که جنبه سمپلیک برای مردم دارند، با دو شعار زیر، چه به صورت نوشتاری و چه به صورت گفتاری ریتمیک، هم به زبان فارسی و هم به زبان انگلیسی و هم بزبان آن کشوری که در آن بسر می‌بریم، اجرا خواهیم کرد.

تا بود باد حکومت جمهوری اسلامی! زنده باد آزادی و دموکراسی!

۲- پیشنهاد میشود که از این پس، در کلیه میتینگ‌ها و تظاهرات ها بی که در نقاط مختلف دنیا برگزار میشود، همه شرکت‌کنندگان، از ماسک کاریکاتوری آیت‌الله خامنه‌ای استفاده کنند. اینکار هم از جنبه امنیتی کارایی دارد و هم افراد شرکت کننده با خطوط سیاسی مختلف، حساسیتی از اینکه در کنار مخالف عقیدتی خود قرار بگیرند، نشان نخواهند داد و هم تاثیر نمایی آن چندین برابر خواهد شد.

۳- از سا زمان ملل متحد و از محافل حقوقی و بشردوستانه بین المللی خواسته شود که یک روز را، مثلاً اول مهر ماه را به عنوان "روز ایران" و "روز همبستگی جهانی با مردم ستمدیده و آزادیخواه ایران" اعلام شود.

۴- در خارج از ایران، بویژه در کشورهای اتحادیه اروپایی، ایالت متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، و ... ایرانیان زیادی، چه نسل اول و چه نسل دوم هستند که در زمینه حقوق قضایی تحصیل کرده و به عنوان وکلای حقوقی، دادستان و قضای موقعت‌های شغلی و اجتماعی بسیار خوبی‌در این کشورها دارند. اینک زمان آن فرا رسیده است که این ایرانیان برجسته و با نفوذ، ابتکار عمل را بدست گرفته و "کانون حقوق‌دانان بدون مرز" را بوجود آورده و طرح بمحاکمه کشاندن سران حکومت جمهوری اسلامی را در دادگاه حقوق بشر لاهه به جرم "جنایت برعلیه بشریت" هر چه سریع‌تر در دستور کار خود قراردهند. در این راستا، بالطبع خاتم شیرین عبادی بخاطر شهرت جهانی و صاحب نام بودن خود میتواند بسیار مثرم ثمر واقع شود.

۵- و باز هم در همین کشورهای نامبرده، تعداد بسیار زیادی از هنرمندان ایرانی، چه در زمینه هنر موزیک و آواز، و چه در زمینه‌های هنرهای نمایشی و تصویری، جایگاه‌های ویژه‌ای در این کشورها داشته و بسیاری از آنها از شهرت جهانی برخوردار هستند. امروز وقت آن رسیده است که این هنرمندان شایسته ایرانی، ابتکار عمل را بدست بگیرند و "کانون هنرمندان بدون مرز" را تشکیل دهند. هنرمندانی همچون کیهان کلهر، محمد شجریان، شهرام ناظری، فرامرز اصلانی، گوگوش، داریوش، لاله، آرش، و..... که کمابیش از شهرت جهانی برخوردار هستند، با کمک دیگر هنرمندان ایرانی و غیر ایرانی، یک اثر موزیکال پرشور، همانند "We are the world" بیافرینند تا همه ایرانیان، چه در ایران و چه در خارج از ایران، بتوانند با آهنگ و سرود پرشوران، در تظاهرات‌ها و میتینگ‌های خود، درارتباط با این جنبش ضداستبدادی کنونی برعلیه حکومت جمهوری اسلامی از آن استفاده کنند.

۶- و هنرمندان هنرهای نمایشی و تصویری ما، همانند فیلم‌ساز برجسته آقای عباس کیارستمی و خانواده سینماگر و هنرمند مخمل‌باف، خوشبختانه در حال حاضر دراین زمینه گام‌های مهمی برداشته اند. پیشنهاد ما اینست که این افراد برجسته دنیای هنر با کمک دیگر هنرمندان ایرانی، از نفوذ فردی و گروهی خود برای تشکیل یک "کانون هنرمندان بدون مرز" استفاده کنند و سعی در بسیج هنرپیشگان مشهور و مترقی بین‌المللی مثل **Sarandon Susan, Agelina, Juli, Sean Penn, Brad Pitt, George Clooney, Michael Douglas**, جهت انجام یک ما نیفت اعتراضی در سطح جهانی بر علیه جنایات حکومت جمهوری اسلامی، نمایند. مثلاً آقای **Douglas** در مراسم اهدای جایزه صلح نوبل خاتم شیرین عبادی شرکت داشت و در طی یک مصاحبه تلویزیونی در رابطه با این مراسم از حقوق

تعدادی از جوانان جنبش اعتراضی اخیر که توسط مزدوران جمهوری اسلامی ایران به قتل رسیده اند. یاد ایشان و همه جانیباختگان راه آزادی و برابری، جاودان باد.



ندا آق سلطان را کشتند.



مسعود هاشم زاده را هم کشتند..



محمد کامرانی ۱۸ ساله را هم کشتند



ترانه موسوی را پس تجاوز کشتند و جسدش را به آتش کشیدند.



سهراب اعرابی، نوزده ساله را هم کشتند.

انسانی مردم ایران حمایت کرد. و آن پنج هنرپیشه دیگر نیز، در رابطه با حمله نظامی آمریکا به عراق در زمان دولت بوش، فعالیت‌های گسترده‌ای را برای متوقف کردن اقدامات نظامی آن کشور انجام دادند.

۷- در خارج از ایران، ما همچنین تعداد قابل توجهی ژورنالیست‌های عمدتاً نسل دوم ایرانی داریم که از موقعیت‌های شغلی و اجتماعی بسیار خوبی برخوردار هستند. این عزیزان می‌توانند با کمک "سازمان ژورنالیست‌های بدون مرز" یک کمپین در حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران و محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی، براه بیندازند.

۸- دانشجویان ایرانی ما در خارج از کشور، می‌توانند در همبستگی با دانشجویان درون مرزی ما و حمایت از مبارزات قهرمانانه آنها، با کمک سازمان‌های دانشجویی سایر کشورها، "تشکیلات دانشجویان بدون مرز" را بوجود آورند و اقدام به تهیه یک بیانیه اعتراضی در ارتباط با ضرب و شتم، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و ناپدیدشدن‌های دانشجویان ایرانی و حمله‌های سیستماتیک به خوابگاه‌های آنها، نمایند و این بیانیه را برای "کمیسیون دفاع از حقوق بشر سازمان ملل"، "کمیسیون دفاع از حقوق بشر اتحادیه اروپایی"، "دادگاه حقوق بشر لاهه"، "سازمان عفو بین‌الملل"، "سازمان صلیب سرخ جهانی" و سایر نهادهای انسان‌دوستانه‌ای که سراغ دارید، ارسال نموده و کپی آنرا نیز برای تمام رسانه‌های گروهی بفرستید.

۹- زنان برون مرزی ما نیز، می‌توانند در همبستگی با مبارزات شجاعانه و قهرمانانه زنان درون مرزی ما، با کمک سازمان‌های زنان سایر کشورها، "تشکیلات زنان بدون مرز" را بوجود آورند و آنها هم اقدام به تهیه یک بیانیه اعتراضی در ارتباط با ضرب و شتم، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و ناپدیدشدن‌های سیستماتیک زنان در ایران، نمایند و این بیانیه را برای "کمیسیون دفاع از حقوق بشر سازمان ملل"، "کمیسیون دفاع از حقوق بشر اتحادیه اروپایی"، "دادگاه حقوق بشر لاهه"، "سازمان عفو بین‌الملل"، "سازمان صلیب سرخ جهانی" و سایر نهادهای انسان‌دوستانه‌ای که سراغ دارید، ارسال نموده و کپی آنرا نیز برای تمام رسانه‌های گروهی بفرستید.

۱۰- تمام احزاب و تشکیلات سیاسی ایرانی برون مرزی، با هر نوع ایدئولوژی و خط مشی سیاسی، می‌توانند در همبستگی با مبارزات ضداستبدادی مردم ایران، به تهیه یک بیانیه اعتراضی، و البته هر تشکیلاتی با زبان سیاسی خاص به خودش، در ارتباط با ضرب و شتم، دستگیری‌ها، شکنجه‌ها و ناپدیدشدن‌های سیستماتیک مردم مبارز، نمایند و این بیانیه را برای "کمیسیون دفاع از حقوق بشر سازمان ملل"، "کمیسیون دفاع از حقوق بشر اتحادیه اروپایی"، "دادگاه حقوق بشر لاهه"، "سازمان عفو بین‌الملل"، "سازمان صلیب سرخ جهانی" و سایر نهادهای انسان‌دوستانه‌ای که سراغ دارید، ارسال نموده و کپی آنرا نیز برای تمام رسانه‌های گروهی بفرستید.

یک ضرب‌المثل ژاپنی می‌گوید:

شهادت آنست که علیرغم بروز و حضور ترس، اما از حرکت و مبارزه باز نایستی.

و سکوت و خاموشی در برابر ظلم و جنایت، مترادف با شریک جرم بودن است. ۲۰ یولی ۲۰۰۹ - ۱۹ تیر ماه ۱۳۸۸

..... پدر شهید مسعود هاشم زاده امروز ظهر بازداشت شد

ساعت ۵/۲ بعد از ظهر اول مرداد ۱۳۸۸- ۲۳ یولی ۲۰۰۹ تعدادی افراد لباس شخصی کم سن و سال که احتمال داده می شود از نیروهای بسیج بوده باشند به همراه فردی که لباس نیروی انتظامی بر تن داشت به منزل مسعود هاشم زاده مراجعه و ضمن جمع آوری پارچه سیاه، عکس ها و پارچه نوشته های تسلیت گویی همسایگان، پدر شهید هاشم زاده را با خود بردند. دو برادر مسعود که حاضر نبودند پدر خود را تنها بگذارند نیز با آنها رفتند. بر اساس آخرین اطلاع بدست آمده، نامبردگان به آگاهی منطقه ۲ در گیشا برده شده اند.

مسعود هاشم زاده روز سی ام خرداد در خیابان شادمان بالاتر از خیابان آزادی به ضرب گلوله مستقیم از روبرو که به قلبش اصابت نمود به شهادت رسید و پیکر پاکش در روستای ولی آباد خشک بیجار گیلان به خاک سپرده شد.

متن پلاکارد تسلیت گونی یکی از همسایگان: خانواده گرامی هاشم زاده شهادت سرفرازانه شهید مسعود هاشم زاده را که در راه دفاع از رأی ملت و جمهوریت نظام جان خویش را فدا کرد تیریک و تسلیت می گوئیم.

گرد همایی بر مزار شاملو

چند دریا اشک می‌باید

تا در عزای اردو اردو مرده بگیریم؟

چه مایه نفرت لازم است

تا بر این دوزخ دوزخ ناپه‌کاری بشوریم؟

نه سال از خواب ابدی شاعر بزرگ ما گذشت، اما شور و بیداری و امید در ترانه های رهانی او هم چنان موج می زند و شاید هیچ گاه مانند امروز به ما نزدیک نبوده است. شاملو، شاعر آزادی، شاعر آینه ها و رویاها، شاعر تعهد به انسان و بی‌زاری از وهنی که بر تیار انسان می‌رود، حضور انسان را بر آفاق روشن آگاهی و رهانی، حیاتی جاودانی بخشید. او بود که در دشوارگترین گریوه ها و گردنه های خطر خیز مردمان را صلا در داد: **من درد مشترکم، مرا فریاد کن!**

احمد شاملو در سراسر زندگی پُرفراز و نشیب خود هرگز در برابر ستم کاران و دشمنان آزادی، نه سکوت را برنابید، نه سرسپردگی را، نه گردن خم کردن در برابر نوالهی ناگزیر را. شعر بلند او، شعری که زندگی است، جز در ستایش آزادی نبود و هیچگاه برای خاموشی و فراموشی سروده نشد. او از هنگام سرودن مرغ دریا در ۱۳۲۶ تا واپسین شعرش در ۱۳۷۸، در همه حال، در زندان و شهر و خانه، با کلامی جادویی آمیزه‌ای غرور آفرین از عشق، دادخواهی، آزادی و مردودوستی سر داد. شگفتا که در آخرین قطعه‌ی آخرین شعر به چاپ رسیده‌اش گفته است: «آن‌گاه دانستم / که مرگ / پایان نیست، و شگفت‌تر آن که در نخستین سروده‌اش آورده است که خاموش باش، مرغ! دمی بگذار! امواج سرگردان شده بر آب/ کاین خفتگان مرده/ مگر روزی/ فریادشان برآورد از خاک».

شاملو در کنار سرودن شعر، با دفاع عملی از آزادی بیان از طریق انتشار نشریاتی چون خوشه و کتاب‌جمعه از پیش‌تازان ترویج فرهنگ و ادبیات پیشرو بود. کلام و کردار آزادی‌خواهانه‌ی او که به‌حق سرمشق و منش نسل پر امید امروز ماست، ما را جز به راه مبارزه برای تحکیم و گسترش آزادی بیان و اندیشه نمی‌خواند.

کانون نویسندگان ایران بر این باور است که گرچه ممکن است چندگاهی آزادی در بند حجره ی خاموش روزگار قادر به خواندن نباشد، بی گمان پرندگان قفس شکن اش ... سرانجام آسمان چشم به راه خود را باز خواهند یافت. چنان که روزگار ما گواه آن است.

در نهمین سالگرد درگذشت شاعر بزرگ ایران و جهان، در دوم مرداد ۱۳۸۸ هم‌راه با دیگر دوستان اران شاملو در ساعت پنج عصر بر مزارش گرد می‌آییم و یاد جاودیش را گرامی می‌داریم.

کانون نویسندگان ایران ۱۳۸۸ - ۸۸/۵/۳۰ - ۳۰ تیر ۱۳۸۸

در سالروز قیام ملی ۳۰ تیر، در برخی مناطق مشهد

حکومت نظامی برقرار شد.

نیروهای سرکوب رژیم در ۳۰ تیر ماه ۱۳۸۸ در برخی نقاط شهر مشهد حکومت نظامی غیر رسمی ایجاد کردند. بنا به گفته شهروندان شهر مشهد، نیروهای لباس شخصی و پلیس ضد شورش اطراف دانشگاه فردوسی و داخل پارک ملت شهر مشهد حضور بسیار گسترده و مشهودی داشتند. همچنین حضور نیروهای گارد ویژه، انتظامی، امنیتی و لباس شخصی در خیابان های امامت، باهنر، سجاد، راهنمایی، احمدآباد، فلسطین، بلوار وکیل آباد و میادین آزادی، راهنمایی، چهارراه آزادشهر و بلوار معلم بسیار مشهود بود.

بنا به این گزارش این نیروها با تجهیزات کامل و به طور مشهود از ظهر تا ساعات انتهایی نیمه شب در خیابان ها حاضر بوده و به مردم عبوری از این مناطق تذکر میدادند. به گفته یکی از شاهدان عینی در خیابان سجاد، ماموران اجازه توقف را به هیچیک از عابران حتی در پیاده رو ها نمی دادند. و گروه های بیش از سه نفره را متفرق می کردند.

بنا به گزارش شاهدان عینی نیروهای لباس شخصی حاضر در پارک ملت و میدان آزادی تعدادی از مردم عادی را بازداشت کردند. تعداد بازداشت شده ها حدود ۲۰ تن گزارش شده است.

گفتنی است قیام ملی مردم ایران علیه استبداد و دولت شبه کودتا احمد قوام در ۳۰ ام تیر ماه ۱۳۳۱ و پس از پنج روز راهپیمایی مردم تهران و شهرستان ها منجر به عقب نشینی شاه و سقوط دولت قوام شد و دکتر محمد مصدق با اختیارات قانونی و رای قاطع مجلس ملی مجدداً نخست وزیر ایران شد. ۳۱ تیر ۱۳۸۸

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) و انجمن قلم ایران (در تبعید)

۲۵ ژوئیه روز همبستگی جهانی

با مبارزات مردم ایران

اینک هفته‌هاست که رزم دلاورانه و خیزش میلیون‌ها تن از مردم ایران در برابر سرکوب و کشتار، شکنجه و اعدام، ساتسور و فضای اختناق حکومت اسلامی ادامه دارد.

در این مدت، نیروهای سرکوبگر رژیم، صدها نفر را در تظاهرات خیابانی و در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های خود به قتل رسانده و هزاران تن را زخمی و خون‌آلود از خیابان‌ها و خانه‌ها و بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها ربوده و زندانی کرده است.

حکومت اسلامی، تمامی معیارها و ارزش‌های انسانی و قراردادهای بین‌المللی را طی سی سال حاکمیت منحوسش، زیر پا گذاشته و می‌کوشد با سرکوب اعتراضات بر حق مردم، و استقرار نیروهای نظامی، بسیج، و لباس شخصی در هر خیابان و کوی و برزن، خشونت و وحشت را بر جامعه حاکم کند.

اکنون، زندانیان و دستگیرشدگان رویدادهای اخیر، زیر شدیدترین شکنجه‌های جسمی و روانی قرار دارند و نام ۴۱ روزنامه نگار و وبلاگ نویس نیز در میان دستگیرشدگان اعلام شده است.

با این وجود، مبارزه شگفت‌انگیز و تحسین برانگیز مردم آزاده و دختران و پسران جوانی که در راه به جنگ آوردن آزادی و برابری در پیشاپیش این صف می‌جنگند، با شعرهایی چون «مرگ بر دیکتاتور»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» هم چنان ادامه دارد.

این مبارزه پر شکوه، چشم جهانیان را بر سرنوشت خیزش خلقی های تحت ستم و آزادی‌خواه ایران خیره کرده است و در حمایت و پشتیبانی از این مبارزات، یک همبستگی بین‌المللی شکل گرفته است که روز به روز گسترده‌تر می‌شود.

اکنون، سه سازمان بزرگ جهانی مدافع حقوق بشر و آزادی اندیشه و بیان، «سازمان عفو بین‌الملل»، «گزارشگران بدون مرز» و «انجمن جهانی قلم»، ۲۵ ژوئیه را روز دفاع از مردم ایران اعلام و شعار خود را آزادی زندانیان رویدادهای اخیر ایران اعلام کرده‌اند.

کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن قلم ایران در تبعید، با قدردانی و پشتیبانی از این اقدام ارزنده و انسانی، از مردم آزاده و اعضای خود در کشورهای مختلف دعوت می‌کند که هرگونه ابتکار و اقدام ممکن را در همکاری با این سه سازمان جهانی انجام دهند و در همبستگی با مبارزات بر حق مردم ایران، در دفاع از آزادی بی حد و حصر اندیشه و بیان، لغو شکنجه و اعدام و آزادی زندانیان سیاسی گام‌های بلند بردارند.

بی‌شک مردم آزاده ایران، در تداوم این مبارزه پیگیر و دلاورانه، دیر یا زود به حاکمیت ساتسور و اختناق و سرکوب و کشتار پایان خواهند داد و جامعه‌ای آزاد و برابر و شایسته مقام انسانی خود برپا خواهند کرد.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) - انجمن قلم ایران (در تبعید)

بیست و دوم یولی ۲۰۰۹

عفو بین الملل بشدت محکوم میکند!

سازمان عفو بین‌الملل، در اطلاعیه‌ای مطبوعاتی به تاریخ ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹ هشدار داده است که فعالان سیاسی بازداشتی اپوزیسیون در ایران، در خطر شکنجه قرار دارند و مقامات جمهوری اسلامی قصد دارند آنان را به "اعترافات" وادارند.

عفو بین‌الملل ابراز نگرانی کرده که در پی بازداشت‌های پس از انتخابات ۱۲ ژوئن در ایران، اکنون فعالان سیاسی اپوزیسیون را خطر شکنجه تهدید می‌کند. به گفته‌ی این سازمان، می‌خواهند آنان را به "اعترافات" تلویزیونی وادارند و این مقدمه‌ی محاکمه‌هایی ناعادلانه است که در آن‌ها متهمان را حکم اعدام تهدید می‌کند.

عفو بین‌الملل در پایان خاطر نشان ساخته که "اعترافات" تلویزیونی برای محکوم کردن فعالان سیاسی در ایران سابقه دارد و بسیاری از کسانی که به اینگونه اعترافات وادار شده‌اند، بعدها گفته‌اند که بر اثر شکنجه و فشار آنان را به این کار مجبور کرده‌اند.

جان باختن در تقاطع آزادی و خفتن میان کرخه و کارون

این نامه از زبان یعقوب بروایه بعد از مرگ او نوشته است ...

نویسنده: یوسف عزیز بنی طرف

این نامه ای است که یعقوب بروایه بعد از مرگ خود نگاشته است. به سخنان او گوش دهیم:

دوستان، من اکنون با شما نه از گورستان های تهران، بلکه از کناره رود کرخه سخن می گویم. پدرم کارون و مادرم کرخه مرا در آغوش گرفته اند. کارون قدری از من دورتر است اما صدای خروش مادرم را هر شب و هر روز می شنوم. پیکر جاری او به پیکر سرخ من نزدیکتر است. اصلاً قبر من کنار کرخه است. شاید تصور کنید که قبرستان روستای "البورویه" شبیه "بهشت زهرا" یا "ابن بابویه" سبز و خرم و آکنده از گل و گیاه و درختان سرسبز است. نه چنین نیست. قبرستانی در میان ریگ زاری که در این روزها درجه حرارتش از شصت هم فراتر می رود. نه درختی، نه بوته ای و نه هیچ گیاه دیگری. اما من مادرم را دوست دارم، نام دیگر او "گطفه" است. او زنی مهربان است و مانند دیگر زنان عرب این روستا، ستمدیده و زحمتکش. پس از این که در تقاطع "آذربایجان" و "آزادی" جان باختم، ده روزی به حالت اغما بودم. البته شما می گوید که من در تقاطع "نواب" و "آذربایجان" شهید شدم. شاید این درست باشد اما من "آزادی" را بیش از "نواب" دوست دارم. به همین دلیل به مادرم گفتم که "من شهید راه آزادی هستم". این را شما زندگان نقل کرده اید و درست هم هست، اما شما نگفته اید که من این را به زبان مادری ام گفتم، چون مادرم فارسی نمی داند. او همیشه و در همه لحظات بالای سرم بود.

پدرم "عبدالزهره" و نیای پدری ام، "الحنتاف" نام دارند. اینها نام هایی قدیمی اند. نسل امروز - البته - برای نامگذاری از نام های عربی جدیدتری استفاده می کند. گرچه شمشیر منع اداره ثبت احوال، همواره در کمین ماست تا از این گونه نام ها استفاده نکنیم؛ درست شبیه آن گلوله منحوس که در کمین من بود تا مغزم را داغان کند و جانم را بستاند. جاهلان مغرور، دشمنان همیشگی "نام ها"، "مغزها"، "جمع ها" و "قوم ها" هستند. گلوله، گویا از بالای پشت بام مسجد لولاکر آمده بود. البته مردم روستای من و عرب های اهواز به طور کلی، مسجد را مکان مقدسی می دانند و باور نمی کنند که کسی از فراز خانه خدا، بندگان خدا را بکشد. شاید هم این حادثه باورهایشان را متزلزل سازد.

همگان بدانند که من به زبان فارسی فصیح و به طور مسالمت آمیز در کنار سایر هموطنانم شعار می دادم. ما به نتایج انتخابات ریاست جمهوری اعتراض می کردیم. تازه من موقع اصابت گلوله با موبایل با دوستم صحبت می کردم که ناگهان گوشی از دستم افتاد. او احتمالاً فهمید که بلایی سر من آمده است و بدانید که اگر او نبود شاید مرا هم جزو مفقود الاثرا به شمار می آوردند.

من گرچه مجرد بودم اما تازگی ها با یکی از همفکرانم در پایتخت نامزد شده بودم، چون به هرحال ۲۸ سالم بود و باید دست به کار می شدم. او همراه پدر و مادرم در مراسم خاکسپاری ام شرکت کرد. حال بسیار رقت انگیزی دارد، می ترسم عشق و عاطفه او را نیز از پای در آورد. شاید هم عزاداری زن های عرب برای او شگفت آور بوده باشد. در تهران، جنازه ام را به پدر و مادرم ندادند و در اهواز، شمار ماموران از تشییع کنندگان بیشتر بود. مردهای عشیره "البورویه" و دیگران را نگذاشتند "یزله" کنند. منظورم همان پایکوبی سنتی عرب های اهواز برای متوفایی که خصلت های مردانگی اش برجسته باشد.

من می دانم کسی به دیدار خانواده ام نخواهد آمد چون اینجا هوا بسیار داغ است و با پایتخت صدها کیلومتر فاصله. و البته دلایل دیگری هم هست. به هرحال خون ما عرب های اهواز با خون دیگر هموطنانم در تهران در هم آمیخت تا درخت آزادی سیلاب گردد و من امیدوارم شاخسارهایش به مردمان ولایت من هم برسد.

فکر می کردم این ترم آخر فوق لیسانس را در همین تابستان تمام می کنم. من در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، "هنر و کارگردانی" می خواندم، و در همان حال به شکل پاره وقت در دانشگاه آزاد شهر خودمان اهواز نیز تدریس می کردم. من می خواستم بعد از ازدواج به این شهر سوخته بازگردم. مدرک دیپلم را از دبیرستان "شهید قره نی" این شهر گرفتم. سپس در رشته نمایش دانشگاه اراک قبول شدم و از همان جا لیسانس گرفتم.

روستای ما فقط دبستان ابتدایی داشت و برای دوره راهنمایی مجبور بودم همراه همسن و سالانم به دهستان "الحایی" بروم که با روستای "البورویه" هفت کیلومتر و با شهر اهواز پانزده کیلومتر فاصله دارد. ما مجبور بودیم فاصله روستایمان تا جاده اهواز - الحایی را که حدود یک

کیلومتر است پیاده طی کنیم و سپس با ماشین به "الحایی" برویم. در سرما و گرما، کار ما همین بود.

وقتی باران می آمد عزا می گرفتیم چون گذشتن از گل ولای آن درندشت دشوار می شد و اشک ما بچه ها را در می آورد.

پس از روستای ما، روستاهای "حلاف" و "چپسه" و بخش حمیدیه بر کرانه شرقی رودخانه کرخه قرار دارند.

من ادبیات را دوست داشتم و اشعار عربی و فارسی بسیاری را از برداشتم. گاهی ذوقی نشان می دادم و به فارسی شعر می گفتم.

اغلب مردم اینجا شاعرند و به عربی شعر می گویند. چند سناریو هم نوشته ام که درباره محرومیت ها و زندگی دردناک مردمان دیار من است. استادان و دانشجویان، آثار ادبی و هنری مرا می پسندیدند و مرا به خاطر این کوشش ها تشویق می کردند. امیدوارم شعرها و سناریوهایم کم و گور نشود.

پدرم حال و روز بدی ندارد. وقتی در دبیرستان قبول شدم، خانه ای در اهواز خرید تا در آن سکونت کنم. اما او و مادرم همیشه زندگی در خانه روستای "البورویه" را بر زندگی در شهر ترجیح می دادند.

من نیز زادگاهم را دوست داشتم. به نخل ها، کشتزارها، شن زارها و به ویژه به رودخانه کرخه عشق می ورزیدم. به هنگام کودکی و نوجوانی، وقتی تابستان می شد تنها سرگرمی ما آبتنی در آب های "نط" کرخه بود. این رودبار گرچه مادری زیبا و مهربان بود اما

خشم هم می گرفت. و گاهی پیش می آمد که کودک همبازی ام را در چاله هایش می بلعید. من شاید قسر در رفته باشم و شاید هم تسلط بر فن شنا به من کمک کرد تا این لحظه زنده بمانم. گرچه در آن

سال های شکنندگی، طبیعت نتوانست مرا به عدم بفرستد اما دست غدار انسان نابکار این کار را کرد؛ آن هم در اوج جوانی و خلایقیت.

حال من مانده ام و قبر و تنهایی و گرمای طاقت فرسای این خاک. بوی نفت هم مشامم را می آزارد. ما که خیری از این ماده لعنتی ندیده ایم، ولی از ما بهتران می برند و...

مردم روستاهای این حوالی هنوز در حسرت یک زندگی انسانی می سوزند و چندین و چند روستای همجوار یک مدرسه راهنمایی ندارند تا کودکان بتوانند در آن درس بخوانند.

گویی مرگ من از نوع همان تراژدی های شکسپیری است که عرصه اش از البرز تا اهواز و از آذربایجان تا آزادی گسترده است.

من - اما - ناامید نیستم. اگر بوی نفت بینی ام را آزار می دهد، در عوض سمفونی امواج رودخانه کرخه گوشم را می نوازد. آوازهای طولانی "ام کلثوم" را به یادم می آورد که حنجره زربینش را می ستودم. من در اینجا زیباترین سمفونی های دنیا را می شنوم. گویی به

من می گوید "یعقوب، آشفته مباش، پدر و برادرانت هنوز زنده اند، نخل های روستا هنوز سربلندند و شانه بر آسمان می ساینند؛ من هم همان مادر بی دریغم. برنگر، فراتر از این نخل های سربریده، فراتر از سراب این ریگزار، دریا را ببین، دور نیست، اندکی دورتر از حمیدیه.

آن جا آبادان است، دریاست، آزادی است."

.....

* پیوندها *

سردبیر نشریه: منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳-۱-۴۳۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چاپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر

مواضع سازمان نیستند.